

دیالکتیک انضباط و خودجوشی:

نقش نظریه انقلابی ساندینیست‌ها در فرهنگ سیاسی و مشارکت مردمی^۱

عبدالله دشتی

وحدت میان خودجوشی و رهبری آگاهانه یا انضباط ... [می‌تواند شاخص] اعمال سیاسی واقعی طبقات زیردست باشد، به شرطی که این وحدت [حاصل] سیاسی مردمی باشد و نه فقط ماجراجویی از طرف گروه‌هایی که ادعای نمایندگی توده‌های مردم را دارند.

آتونيو گرامشی^۲

به‌دست گرفتن قدرت به‌معنای پایان انقلاب نیست؛ بلکه شروع انقلاب است.

لودوان^۳

سپیده دم، پنجشنبه، ۲۸ تیر ماه ۱۳۵۷، شهری روسنایی مزارا. مانند بسیاری از روزهای دیگر خوزه مانوئل گالارسا بادقت رادیو ترانزیستوری کوچکش را روی یک ایستگاه رادیویی مخفی تنظیم کرد. چند ماهی بود که وی به این رادیو مخفی گوش می‌داد. «دیکتاتوری کشتارگر سوموزا برانداخته شده و مردم نیکاراگوئه آزادند. گارد ملی قلع و قمع شده است».^۴ این اعلامیه‌ای بود که رادیو ساندینو پخش کرد، نه طبق معمول از جایی نامعلوم، بلکه از ماناگوئه، پایتخت نیکاراگوئه. خوزه مانوئل کمی بیش از چهار سال بعد به من گفت که: «با شنیدن این خبر از شادی به‌گریه افتادم. هرگز در زندگی این‌گونه خوشحال نبودم. رویای زندگی به ثمر رسید».^۵ بعضی از اهالی مزارا با

احساساتی مشابه خوزه مانوئل و گرایشی به هویت ساندینیستی دوست داشتند تا در انقلاب شرکت فعالی داشته باشند، ولی انقلاب بدون حضور آنها به پیروزی رسیده بود. بعد از ظهر پنجشنبه، در میان فریادهای شادمانی مردم و دود و خرابی‌های حاصل از بمب‌هایی که آناستازو سوموزا تا دو روز پیش، هنگامی که بالاخره از کشور فرار کرد، به روی شهر انداخته بود، فرماندهان عالی ساندینیست‌ها و خونتای حکومتی بازسازی ملی پیروزمندانه به مانا گوئه وارد شدند. چند ماهی بعد از برانداخته شدنش، سوموزا «در آن سفر به میامی» این‌گونه وقایع سال گذشته را به‌خاطر آورد: «خیلی فکرها از سرم گذشت... با حرکتی سریع و آسان: آنها [کارتر و وزارت امور خارجه امریکا]... پشتیبانی خود را از ۱۴ هزار سرباز [گارد ملی نیکاراگوئه] که در مدارس نظامی امریکا تعلیم دیده بودند و پایگاه عمده‌ای برای دفاع در مقابل کمونیسم در امریکای مرکزی بودند قطع کردند. این برایم زجرآور بود.»^۶ رهبری ساندینیست‌ها به شهری که بر اثر جنگ انقلابی طولانی به ویرانی کشیده شده بود وارد شدند تا از خاکستر اقتصادی به آتش کشیده شده و خراب، مملکتی نوین بسازند.

در این اثنا، مقررات حکومت نظامی که از چند ماه قبل در مخارا برقرار شده بود لغو گردید. افسر گارد ملی فرار کرده بود و یک گروه ۱۵ نفره از ذخیره‌های گارد ملی را که شامل زارعین بی زمین بودند در رأس شهرک مخارا قرار داده بود. رهبران محلی ضد سوموزایی حزب محافظه کار گاردهای ذخیره را ترغیب کردند تا به‌طور صلح‌جویانه سلاح‌های خود را تحویل داده و به پیش خانواده‌هایشان بروند. سپس آنها یک هیئت کوچک را به همراهی خوزه مانوئل به شهر آکویا پاکه در نزدیکی مخارا قرار دارد فرستادند تا از دانیل گونزالز، رهبر مبارز و محبوب پیشینشان که به ساندینیست‌ها پیوسته بود دعوت کنند تا به همراه گروهی از چریک‌های ساندینیست به مخارا آمده و آن را به‌طور رسمی منطقه آزاد اعلام کنند.

ده سال و نیم بعد. اکثر شهرهای نیکاراگوئه به‌طور غیر عادی ساکت بودند؛ به‌نظر بعضی

از شواهد مانند شهرهای ارواح شده بودند. در محله‌های فقیر، بیشتر خانه‌ها با دیوارهای خاک‌گرفته و پنجره‌هایی با رنگ‌های ورقه‌کرده‌شان به نظر متروک می‌آمدند.^۷ انسان به ندرت می‌توانست بازیگوشی بچه‌ها و رفت و آمد جمعیت را که به کوچه‌ها و خیابان‌های تنگ این شهرهای خسته زندگی می‌بخشند مشاهده کند. بی‌حرکتی امروز با صحنه‌ی روز قبل تفاوت فاحشی داشت. روز پیش صدها نفر در صف‌های طولانی انتخابات عمومی منتظر رأی دادن به ریاست جمهوری و اعضای شورای ملی بودند. صبح روز دوشنبه ۷ اسفند ماه ۱۳۶۸ بود و مردم زیادی یا در خانه‌هایشان یا در محل کارشان گوش و هوش خود را به رادیو یا تلویزیون‌هایشان سپرده بودند و با دلواپسی منتظر شنیدن نتایج انتخابات بودند:

انقلابیون ساندینیست... هرگز به دنبال قدرت نبوده‌اند. ما فقیر به دنیا آمده‌ایم و قانیم فقیر از دنیا برویم، چونکه تمام سعی‌امان را به این انتخابات معطوف داشته‌ایم تا روی این برنامه که شعور، انگارها و قوه ابتکار تمامی مردمی را که برای آزادیشان مبارزه‌ای دائمی می‌کنند تأکید کنیم. ما ساندینیست‌ها به نیکاراگوئه این دموکراسی و این صلح را عرضه می‌کنیم و برای رسیدن به آن ثبات و آینده بهتری که در شعارهای انتخاباتی‌امان متعهد شده بودیم فعالیت می‌کنیم... بار دیگر، ما ساندینیست‌ها پیروزیم، بار دیگر ما برنده‌ایم، چونکه ما موفق شده‌ایم تا حرف‌هایمان را به عمل درآوریم.^۸

این قسمتی از سخنان یک‌ساعته فی‌البداهه دانیل ارتگا، رئیس‌جمهور، بود که به‌طور مستقیم از رادیو و تلویزیون پخش شد. دانیل ارتگا با توجه به اینکه «نتایج اولیه شمارش آرا حاکی از حقایقی غیر قابل انکار است» شکست در انتخابات را پذیرفت. شکست غیر مترقبه ساندینیست‌ها در انتخابات، آغاز رشته دوم تحولات مهمی بود که مردم نیکاراگوئه با آن در طول یک دهه اخیر مواجه می‌شدند. اولین رشته از تحولات، که بُعد وسیع‌تری داشت و مقدمه‌ای متناقض برای دومین رشته تحولات بود، حاصل انقلاب قیامی ۱۳۵۷ بود که با تشکیل ائتلاف بین گروه‌های متفاوتی به رهبری جبهه آزادی‌بخش ملی ساندینیست‌ها به پنج دهه حکومت خودکامه خانواده سوموزا خاتمه

داد. اکنون، دولت جدید که با پیروزی انتخابات جانشین ساندینیست‌ها می‌شد، هدفش پایان دادن و حتی معکوس‌سازی برنامه ملی‌ای که ساندینیست‌ها در دهه اخیر سعی به پیاده‌کردنش داشتند، بود. خیلی‌ها از این ترس داشتند که این تحولات معکوس منجر به احیای سوموزیسیم خواهد شد، اگر نه در بعد سیاست استبدادی و خفقان مرگ‌آورش، بلکه در بعد سیاست اقتصادی وابسته و استثمار و تحت سلطه امریکا.

از میان تفسیرهایی که در مورد شکست انتخاباتی ساندینیست‌ها روز بعد از انتخابات شنیده می‌شد تفسیر کوتاه زنی فربه که فروشنده بازار بود، به بهترین نحوی بیانگر طعنه سیاسی تاریخ موجود در شعار سیاسی «قدرت مردم» یا «قدرت به مردم» که ساندینیست‌ها ترویج دادند، می‌باشد؛ با اشاره به ساندینیست‌ها وی گفت: «ما آنها را به قدرت رساندیم و ما آنها را از قدرت خلع کردیم». وی با اشاره به گروه ائتلافی که در انتخابات به پیروزی رسید این‌طور ادامه داد: «و اکنون ما اینها را به قدرت رسانده‌ایم و اگر به نیازهایمان پاسخ ندهند آنها را نیز از قدرت برکنار می‌کنیم».^۹ این حس اظهار نظر و قدرتمندی مردمی، که ده سال پیش، قبل از برانداختن نظام استبدادی سوموزا، فکری غیر قابل تصور و حتی، بیش از آن، گفتاری غیر قابل بیان بود، نشانه بارزی از این است که بعد از ده سال تحولات انقلابی برای اکثر مردم نیکاراگوئه هیچ چیز هرگز مثل گذشته نخواهد بود.

هدف این مقاله قرار دادن این حس قدرتمندی مردمی در زمینه‌ای تاریخی و مردم‌شناختی با مثال کوتاهی از دو روستای واقع در جنوب مرکزی نیکاراگوئه می‌باشد. با اینکه نقش نظریه و عمل در شکل دادن به یکدیگر و در نهایت پویا بودن پدیده‌ها و واقعیات اجتماعی امری بدیهی به نظر می‌رسد، این امر که چگونه در بسیاری از موارد به کار گرفتن نظریه‌های شناخت‌شناسی،^{*} ناشی از زمان و مکان خاصی، باعث تحریف

* Epistemology

واقعیت‌های در زمان و مکان دیگری می‌گردد به‌ندرت مورد توجه قرار گرفته است. هرچند خودداری از مرزبندی میان ساختار اجتماعی و عاملیت انسانی، به‌عنوان محور اصلی در بررسی روندهای اجتماعی، و رد نظریه دوگانگی کاذب بین عینیت و ذهنیت به ایجاد تصویر صحیح‌تری از واقعیت‌های اجتماعی کمک می‌کند، تنها ترکیبی از این دو کافی نبوده و بایستی بررسی و مردم‌نگاری رویدادها را نیز در معادله عاملیت انسانی - ساختار اجتماعی گنجانید.

تجارب حاصله از انقلاب نیکاراگوئه مورد آموزنده‌ای برای بررسی این موضوع تئوریک ارائه می‌دهد. نقش ساندینیست‌ها و مردم نیکاراگوئه در پدید آوردن این تجارب و نقش محققان اجتماعی در تفحص و تجزیه و تحلیل این تجارب، به‌خصوص کاهش شور و ذوق انقلابی مردم و شکست ساندینیست‌ها در انتخابات ۱۹۹۰، نشانگر عدم توجه ساندینیست‌ها و تحلیل‌گران تاریخ انقلاب نیکاراگوئه به چگونگی سهم عمده‌ای است که دانش شناخت‌شناسی در شکل دادن به تجارب انقلابی نیکاراگوئه داشته است. این محققان، در تبعیت از موضع سیاسی‌شان، تضعیف شور و هیجان انقلابی و شکست انتخاباتی ساندینیست‌ها را به عواملی چون بحران سرمایه‌داری جهانی، وجود روابط امپریالیستی به‌خصوص تجاوز و تهاجم ضدانقلابیون و دولت امریکا و بی‌تجربگی سیاسی و ضعف مدیریت ساندینیست‌ها یا مجموعه‌ای از آنها نسبت داده‌اند و نقش نظریه انقلابی ساندینیست‌ها و شیوه‌های شناختی و تفسیری منتج از آن برای تعریف و تفسیر واقعیات سیاسی نیکاراگوئه را نادیده گرفته‌اند. در این مقاله، برای جبران این کمبود تحلیلی، تأثیر متقابل نظریه انقلابی ساندینیست‌ها و ساختارهای اجتماعی محلی بر میزان مشارکت اجتماعی و موفقیت انقلابی و در نتیجه شکست انتخاباتی ساندینیست‌ها به‌عنوان عاملی کلیدی و مهم بررسی می‌شود.

ساندینیست‌ها فقط بعد از پی بردن به دو نکته عمده قادر به طرح‌ریزی و رهبری موفقیت‌آمیز انقلاب ۱۹۷۹ شدند: اول اینکه بدون ارزشیابی و به‌کارگیری صحیح

توانش قیامی مردم، احتمال پیروزی انقلاب وجود ندارد. دوم اینکه تشکیل ائتلاف استراتژیک با رهبری سایر گروه‌های ضد سوموزایی، مثل حزب سوسیالیست، حزب محافظه کار و بخش‌هایی از طبقه سرمایه‌داری در یک جبهه ضد دیکتاتوری، ولو اینکه سنگرها متفاوت بوده، امری بسیار ضروری است. شرح تشکیل و تکامل این ائتلاف‌ها خارج از بحث این مقاله است. بخشی از این مقاله به بررسی شناخت و استفاده ساندینیست‌ها از توانش قیامی مردم اختصاص یافته و بخشی نیز شرایط تاریخی مشارکت اجتماعی و نهادهای بسیجی را مورد بحث قرار می‌دهد. مرور این شرایط تاریخی نه فقط برای فهم نکات دقیق در مورد فرایند تشکیل و بهبود درک ساندینیست‌ها از نقش مردم عادی در شکست گاردهای سوموزایی و پیروزی انقلاب نیکاراگوئه مهم است بلکه به فهم بهتر نتایج و کاربردهای نظری و فلسفی مشارکت عمومی در رابطه میان رهبری و توده مردم و در شکل‌گیری سازمان اجتماعی دموکراسی مشارکتی بعد از پیروزی انقلاب کمک می‌کند.

شناختی که ساندینیست‌ها از نقش مردم عادی در پیروزی و به‌ثمر رساندن آرمان‌های انقلاب پیدا کردند از چهار منبع سرچشمه می‌گیرد: الف) میراث و سنت سیاسی آگوستو سزار ساندینو؛ ب) تاریخ طولانی مبارزه که ساندینیست‌ها را مجبور به آموختن موقعیت ویژه نیکاراگوئه و توانش انقلابی مردم کرد؛^{۱۰} ج) فهم انتقادی و خلاق نگرش‌های انقلاب و تحول اجتماعی، به‌ویژه نظریه‌های انقلابی رایج بر اساس مارکسیسم - لنینیسم؛ د) تجارب سایر جنبش‌های انقلابی و آزادی‌بخش ملی به‌خصوص انقلاب‌های کوبا و ویتنام.^{۱۱}

اجازه بدهید این مقاله را با بررسی سنت سیاسی ساندینو و مبارزه ساندینیست‌ها که نقاط عطفی در شناخت و ارج نهادن آنان بر اهمیت مشارکت عملی مردم در جنبش ضد امپریالیستی ۱۹۲۷ - ۱۹۳۳ و جنبش ضد دیکتاتوری دهه ۱۹۷۰ که هرکدام باعث ترویج سطح بالاتری از درک و ارزشگذاری روی مشارکت عمومی شدند، آغاز کنیم.

سنت سیاسی ساندینو

آگوستو سزار ساندینو از همان شروع جنگ‌های چریکی بر ضد تهاجم تفنگداران دریایی امریکا در سال ۱۹۲۶ نقش حیاتی زارعین و سایر طبقات پایین اجتماعی را در بیرون انداختن مهاجمان به خوبی دریافت. با ادامه جنگ، وی به این امر پی برد که مؤثرترین راه برای تضمین پیروزی بناکردن پایگاه اجتماعی استواری در میان زارعین و کارگران و گسترده‌تر کردن صحنه مقاومت با تأمین مشارکت فعال آنها در مبارزات است. نگرش ساندینو کاملاً با نگرش رهبران احزاب لیبرال و محافظه کار که امیال و خواست‌های زارعین را نادیده گرفته و آنها را جز وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف شخصی خودشان نمی‌دیدند فرق داشت.

در مقایسه با رهبران لیبرال و محافظه کار، که ارتش خود را از افراد بیکار و مزدور تشکیل می‌دادند، ساندینو سربازان و اعضای ستاد فرماندهی ارتش خود را، که ارتش مدافع استقلال ملی نیکاراگوئه نام گذاشته بود، از میان زارعین و کارگران و معدنچی‌های داوطلب تشکیل داد. او از طریق ترغیب اخلاقی و سیاسی، آنها را قانع کرد که این مبارزات شأن و اعتبار ملی برایشان به بار می‌آورد و آنها بایستی پیش‌قراولان فعال مبارزات ضدامپریالیستی در نیکاراگوئه باشند.

ساندینو علاوه بر واحدهای نظامی تمام وقت، واحدهای نظامی - زراعی متشکل از افرادی که هم به جنگیدن و هم به زراعت مشغول بودند و به نیروهای جنگی بسیار مؤثری تبدیل شدند، تشکیل داد. ساندینو با این نوآوری به دو هدف دست یافت. اولین هدفش جنبه مردم‌شناختی داشت بدین معنا که او با بسیج و ادغام زارعین در ارتش، از جدایی و بیگانگی آنها از زمین و در نتیجه از بیگانگی آنها از جنبش جلوگیری کرد. دومین هدفش لوژیستیکی بود که موجب تأمین و تضمین دفاع و همچنین تولید مواد غذایی می‌شد. این واحدهای چریکی با آمیختن عملیات نظامی با کار تولیدی فاصله مرسوم مابین وظیفه سربازی و کار زراعی را درهم شکستند.^{۱۲} مبارزات ساندینو نه تنها

مقاومت خلقی مهمی در تاریخ نیکاراگوئه به شمار می‌آید بلکه از نظر کیفی نیز با وقایع قبل از آن، دو تفاوت عمده دارد.^{۱۳} نخست اینکه او موفق شد مهاجمین امریکایی را به یک جنگ چریکی فرسایشی بکشاند و در نهایت به دو دهه اشغال نظامی نیکاراگوئه (۱۹۳۳-۱۹۱۲) خاتمه دهد؛ و دیگر، اجرای اصلاحات سیاسی و اجتماعی که در رأس برنامه‌های ساندینو قرار داشت به مبارزات نظامی وی بعدی طبقاتی و خلقی می‌داد که در مبارزات قبل به‌طور آشکارا وجود نداشت. عشق و تعهد ساندینو به بهبود وضع فقرا، مبارزاتش را در نزد زارعینی که به ارتش چریکی وی می‌پیوستند معنا و جذابیت بیشتری می‌داد. درک ساندینو از نقش طبقات زیردست در جنبش، یکی از دو نقطه عطف تاریخی در فهم ساندینیست‌ها از اهمیت مشارکت عمومی بود. شناخت ساندینو از یک سو و فلسفه سیاسی و تاکتیک‌های چریکی نوآورش از سوی دیگر متقابلاً یکدیگر را غنی کرده بنیاد مشارکت عمومی را در هرگونه عملیات سیاسی دسته‌جمعی، که نام وی را به‌همراه داشت، پایه‌گذاری کرد.

جبهه آزادی بخش ملی ساندینیست‌ها و مشارکت سیاسی

تشکل تاریخی سازمان‌های بسیجی

جبهه آزادی بخش ملی ساندینیست‌ها به پیروی از سنت ساندینو و براساس تجربه و منطق سیاسی منتج از مبارزات وی، نقش فعال مردم در جنبش انقلابی نیکاراگوئه را در رأس اصول مبارزه‌اش قرار داد. از این جهت گرچه هدف ساندینیست‌ها همیشه یکی شدن با مردم بود، لیکن از آغاز عملیات چریکی در سال‌های ۱۹۶۱ تا اواسط سال ۱۹۷۰ دو عامل مانع شکل‌گیری وحدت ارگانیک بین جبهه ساندینیست‌ها و مردم می‌شد. اولین عامل مربوط به خفقان خوفناک سوزناکی بود که تماس و هماهنگی بین چریک‌ها و مردم و بسیج نظامی را بسیار دشوار می‌کرد. جنگ‌های چریکی و قیام مردمی در نهایت باعث تقویت مادی و معنوی یکدیگر شده، رابطه‌ای نمادین بین

ساندینیست‌ها و مردم به وجود آوردند. با این حال برای ایجاد چنین رابطه‌ای لازم بود که ساندینیست‌ها نیروی نظامی مؤثری برای دفاع از مردم در مقابل نهادهای خفقان‌زای سوموزایی بسازند تا به مردم جرأت دهد به عملیات چریکی پیوسته جو روبرو به رشد وحشت و خفقان را بشکنند.

عامل دوم که بر روی عامل اول تأثیر گذاشت و به آن شکل داد مربوط به موضوع اولیه ساندینیست‌ها بود که مشارکت فعال مردم را لازم ولی فرعی می‌دانستند، یعنی مبارزات مردمی از دیدگاه آنان فقط حامی مبارزات چریکی بود تا چریک‌ها را موفق به سرنگونی رژیم سوموزا کند. ساندینیست‌ها مانند ساندینو، به خود به عنوان آزادکننده و به طبقات زیردست به عنوان همکاری‌کننده می‌نگریستند. ولی همان‌طور که مشکلات حاد روزمره راه‌حل‌های فوری را ایجاد می‌کرد. مردم، به ویژه جوانان، که احساس همبستگی با ساندینیست‌ها می‌کردند اما قادر به دریافت رهنمود از طرف ساندینیست‌ها نبودند، مجبور بودند روش‌های مقاومت و مبارزه را با الهام از آنها ولی به‌طور مستقل از جبهه ساندینیست‌ها طرح و تدبیر کنند. ابتکار و شور مردم به استراتژی‌های بسیجی و سازمانی جبهه ساندینیست‌ها شکل داده ساندینیست‌ها را مجبور به ارزشیابی مجدد نقش مردم عادی در جنبش کرد؛ بدین نحو که مردم عادی را به عنوان نیرویی دیدند که با کمک ساندینیست‌ها لیکن رأساً خود را آزاد می‌کنند. ساندینیست‌ها در نتیجه رشد آگاهی سیاسی در طی فعالیت‌های انقلابی‌شان به این نتیجه رسیدند که نیروهای مردمی و نه نیروهای چریکی بازیگران اصلی تحولات انقلابی نیکاراگوئه هستند.^{۱۴} بنابراین، هرچند که الزامات فلسفی و تئوریک‌شان که ترکیبی از ساندینیسم و مارکسیسم - لنینیسم بود آنها را وادار می‌کرد که دائماً عاملیت^{۱۵} مردم عادی را در مد نظر داشته باشند، این مردم بودند که با اعمال اراده دسته‌جمعی و مشارکت فعال در جنگ آزادی‌بخش، قدرت خود را به نمایش گذاشته و جبهه ساندینیست‌ها را از تقدم قدرت و عاملیت مردمی بر قدرت و عاملیت ساندینیست‌ها آگاه کردند.^{۱۶}

درک جبهه‌ساندینست‌ها از تقدم مشارکت مردمی در قیام و بازسازی انقلابی موجب تصحیح و تدقیق موضع قبلی آنها که نقش مردم عادی را فرعی می‌دیدند شد. تصحیح و تکامل شناخت روش‌های ساندینو از طرف جبهه‌ساندینست‌ها، دومین نقطه عطف در فهم اهمیت نقش مردم عادی در انقلاب و پایه‌گذاری نیکاراگوئه‌ای نوین بود. نتیجه مهم ارزشیابی مجدد نقش مردم عادی از سوی جبهه‌ساندینست‌ها و ایدئولوژی و فلسفه سیاسی حاصله این بود که آنان آگاهی و احساسات، انتقادات، عواطف و اسطوره‌ها و معتقدات مردمی را در یک نظریه انقلابی انعطاف‌پذیر و یک برنامه مردم‌سالاری خلقی با عنوان ساندینسیم بگنجانند.

در نتیجه، مردم نیکاراگوئه جبهه‌ساندینست‌ها را به خاطر داشتن ریشه‌ها و آرزوها و عمل‌کردهای خلقی و ملی‌گرا از احزاب سنتی لیبرال و محافظه‌کار که ریشه‌های استثمار و نخبه‌گرا (èlitist) داشتند متفاوت می‌دیدند. زیرا ساندینست‌ها برخلاف این‌گونه احزاب سیاسی، عدالت اقتصادی و اجتماعی را با استقلال ملی به هم می‌آمیختند. علاوه بر تهدید ایدئولوژیکی‌شان به آرمان‌های طبقات پایین، قدرت نظامی و زیرکی سیاسی ساندینست‌ها حمایت قابل ملاحظه‌ای برایشان به ارمغان آورد. به گونه‌ای که تعداد زیادی از مردم، به ویژه جوانان، قبل از برقراری هرگونه رابطه رسمی با جبهه‌ساندینست‌ها، خودشان را ساندینست اعلام کردند. بنابراین تعجب آور نیست با وجودی که جبهه‌ساندینست‌ها فعالیت خود را از اوایل سال ۱۹۶۱ آغاز کرد، بسیج واقعی و واژگونی رژیم سوموزا در طی ۲۱ ماه قیام مردمی بین اکتبر ۱۹۷۷ و جولای ۱۹۷۹ صورت گرفت. همچنین، جای تعجب نیست که علی‌رغم کوشش پی‌گیر نظام استبدادگر سوموزا، دولت امریکا و سرمایه‌داران ضد سوموزایی برای جلوگیری از رشد ساندینسیم در طی قیام سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹، جبهه‌ساندینست‌ها به عنوان رهبر مسلم انقلاب قد علم کرد. هدف برنامه سیاسی ساندینست‌ها و مهمترین نتیجه پی‌بردن به اصل اولویت سیاسی-اجتماعی نیروهای مردمی در مقاومت ملی نیکاراگوئه، از بین

دیالکتیک انضباط و خودجوشی: نقش نظریه... ۱۶۳

بردن دوگانگی بین چریک‌ها و مردم عادی، بین انضباط و خودجوشی بود و نه وارونه کردن این رابطه.

دیالکتیک انضباط و خودجوشی

نه ساندینیست‌ها و نه نیروهای خلقی حامی آنها هیچ‌کدام نمی‌توانستند به تنهایی بذری مشارکت و اقتدار مردمی را در قلب جامعه نیکاراگوئه بکارند. مشارکت فعال عمومی در بطن روند انقلابی نیکاراگوئه رشد کرد زیرا جبهه ساندینیست‌ها راه را برای پیوستن مردم به انقلاب هموار نمودند و طبقات زیردست نیز جبهه ساندینیست‌ها را قابل اعتماد و احترام یافتند. شیوه و شکل قیامی انقلاب ساندینیستی به نحوی خلاق مشارکت مردمی را با رهبری‌ای نیرومند سازگاری داد و به ارتقای روابط متقابل و شناخت سیاسی کمک کرد. ایجاد این سازگاری، شکل‌گیری و بسط نهادهای میانجی یا بسیجی را ایجاب کرد تا پلی بین رهبری و توده مردم برقرار شده و شکاف بین این دو را کاهش داده یا از بین ببرد.

و بها دادن به این نقش بود که تعدادی سازمان واسطه و بسیجی طی سال‌های قیامی ۷۹ - ۱۹۷۷ پدید آمد. در اوایل سال ۱۹۷۷ یکی از سه گروه اصلی جبهه ساندینیست‌ها به نام گرایش کارگری سعی کرد تا کمیته‌های کارگران کشاورزی را که شامل کارگران مزدبگیر روستایی بودند در هم ادغام کرده سازمان بزرگتری به وجود آورد. در مارس ۱۹۷۸ گرایش کارگری موفق به متحد کردن این کمیته‌ها در انجمن کارگران روستایی شد (Ruchwarger 1987: 36-42; CIERA 1985:26 - 27). در سپتامبر ۱۹۷۷، زنان نیکاراگوئه انجمن زنان نیکاراگوئه در روپارویی با مسائل ملی را تأسیس کردند (Ruchwarger, 1987, 45-51). در سپتامبر ۱۹۷۸ جبهه ساندینیست‌ها و جنبش مردم متحد، که جبهه ساندینیست‌ها به عنوان یک سازمان ائتلافی ایجاد کرده بود، شروع به تشکیل کمیته‌های دفاع مدنی در برخی از محله‌های فقیرنشین و کمیته‌های محله‌ای ساندینیست‌ها در بعضی دیگر از محله‌ها کردند.^{۱۷} این‌گونه

کوشش‌ها پیش‌درآمد برنامه‌سالاری مشارکتی بود تا زارعین و کارگران کشاورزی، زنان و اعضای سایر گروه‌ها و طبقات زیردست را، هم به‌عنوان عضو و هم به‌عنوان عامل جنبش در برگیرد.

لذا می‌توان گفت پیروزی انقلاب به دو دلیل نقطه عطفی در تاریخ نیکاراگوئه به‌شمار می‌آید. نخست آنکه هدف این انقلاب تغییر بنیادی تشکیلات سیاسی، ساختار طبقاتی و روابط اقتصادی موجود بود؛ دوم، و مهم‌تر از آن، اجرای موفقیت‌آمیز این تحولات از طریق مشارکت فعال مردم عادی بود.^{۱۸}

عنصر مشارکت عمومی نه فقط به یکی از قوی‌ترین نیروهای دگرگون‌کننده در جامعه نیکاراگوئه تبدیل شد، بلکه به سهم خودش تحول مهم اجتماعی و نوعی فرهنگ سیاسی به‌شمار می‌آید. تحولی که هدفش ایجاد روابط ارگانیک جدیدی در میان مردم عادی، بین مردم و دنیای اجتماعی‌شان و بین مردم و گروه رهبری بود.^{۱۹} از این رو مشارکت عمومی را می‌توان به‌عنوان یک نظام خودسوزی و به‌عنوان متشکله یک نظام جدید نمایندگی محسوب کرد. این امر هم به‌معنای سیاسی و جامعه‌شناسی آن است، یعنی چه کسی نماینده چه کسی است، و هم به‌معنای مردم‌شناسی آن، یعنی چگونه این نمایندگی سازماندهی شود. به‌عبارت دیگر، مشارکت عمومی جو اجتماعی جدیدی ایجاد کرد که در پرتو آن، روابط میان مردم، به‌ویژه میان افرادی که به‌طور فعال در مشارکت منظم شرکت می‌کردند، چهارچوب مفاهیم جدید، زمینه‌های جدید و نهادهای جدید، کم‌کم شکل جدیدی به‌خود می‌گرفت. ساندینیست‌ها همان‌گونه که مشارکت مردمی را به‌عنوان ستون فقرات پیروزی جولای ۱۹۷۹ ارزیابی کردند، همان‌طور نیز بعد از به‌دست گرفتن قدرت به مشارکت عمومی به‌عنوان پایه‌ای اساسی برای ایجاد هرژمونی خلقی و فرهنگ سیاسی نوین می‌نگریستند.^{۲۰}

بدین ترتیب مسئله مشارکت عمومی باید موضوع اصلی هر مطالعه‌ای باشد که هدفش فهم بهتر تاریخ انقلاب نیکاراگوئه و برنامه عمده آن، یعنی بنا کردن هرژمونی خلقی

است. به علاوه، مزیت نظری دیگر در تأکید بر مشارکت عمومی به عنوان مسئله اصلی این است که نقطه شروع کار، عاملیت انسانی است و نه ساختار اجتماعی. با وجود این خطر منجمد کردن قدرت متشکل مردم در قالبی نمادی و ساختاری بی‌روح کماکان وجود دارد. تلاش من این بوده است با تأکید بر روش‌هایی که مردم به کار گرفتند تا بر محدودیت‌های ساختاری فائق آیند و با تأکید بر عواملی که ساختار اجتماعی عاملیت و بازیگری اجتماعی را محدود می‌کند، از افتادن در دام اقتصادگرایی یا اراده‌گرایی پرهیز کنم. در حالی که در اقتصادگرایی نقش عاملیت انسانی نادیده گرفته می‌شود، اراده‌گرایی بر این باور است که مردم قادرند دنیای اجتماعی خود را شکل دهند؛ بدون اینکه تابع محدودیت‌های ساختارهای اجتماعی باشند. هر دو نظریه رابطه ارگانیک بین عاملیت و ساختار اجتماعی را نادیده می‌گیرند. بررسی دیالکتیک تحولات اجتماعی هنگامی آموزنده‌تر خواهد بود که مطالعه را با عاملیت فعال انسانی شروع کنیم و با آن نیز خاتمه دهیم و نه با ساختار اجتماعی، به شرطی که ساختار اجتماعی و «سنت‌های نسل‌های گذشته»^{۲۱} را نادیده یا دست‌کم نگیریم.^{۲۲}

آنچه تا به حال مورد بحث قرار گرفت به اجرای ایده‌آل برنامه مردم‌سالاری و مشارکتی مربوط است که ساندینیست‌ها و بیشتر مردم عادی نیکاراگوئه مایل به عملی شدن آن بودند. لیکن واقعیت‌های پویا و فزاینده زندگی روزمره به برنامه متفاوتی منجر شد. سه رشته مانع صعب‌العبور، که هر یک دیگری را تشدید می‌کرد، از تحقق یافتن مردم‌سالاری مشارکتی در نیکاراگوئه جلوگیری کرد، سرانجام به شکست انتخاباتی رژیم انقلابی انجامید، و در نتیجه مبارزات مردمی برای بنا و تثبیت یک نظام اجتماعی نوین را تا حدی بی‌ثمر کرد.^{۲۳} این موانع، تمام عملیات نظامی و سیاسی و آن همه از خودگذشتگی‌ها را که، جبهه ساندینیست‌ها و پیروانشان متحمل شدند تا حکومت خفقان‌زای سوموزا را واژگون کنند و قدرت را در دست بگیرند به‌نظر ناچیز جلوه داد. اولین رشته از موانع مربوط به مخالفت و ابستگان به نظام سرمایه‌داری جهانی و جایگاه

نامناسب نیکاراگوئه در آن نظام می‌باشد. بحران تناوبی سرمایه‌داری برای کشورهای چون نیکاراگوئه که اقتصادشان براساس صادرات محصولات کشاورزی استوار است بسیار دشوارتر می‌باشد، به‌ویژه آن که به موازات کاهش قیمت محصولات کشاورزی صادراتی، قیمت کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای وارداتی روبه افزایش می‌باشد. از این رو زارعین و کارگران برای ادامه زندگی در همان سطح قبلی مجبور بودند فشرده‌تر به مدت طولانی‌تر کار کنند.

دومین رشته از موانع و در واقع مهلک‌ترین مانع، همانا تجاوز دولت امریکا بود. دولت امریکا که موفق نشده بود جنبش انقلابی نیکاراگوئه را طبق منافع حیاتی و طرح‌های استراتژیک طبقه سرمایه‌داری و حاکم امریکا شکل دهد، بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب یک رشته عملیات ستیزه‌جویانه منظم و پرحاشیه را علیه مردم نیکاراگوئه شروع کرد. هدف این جنگ فرسایشی ایجاد وحشت و مشکلات اقتصادی در زندگی مردم بود، با این نظر که مردم نیکاراگوئه دست به آشوب زده تا ساندینیست‌ها را براندازند، یا حداقل اینکه این جنگ فرسایشی ساندینیست‌ها را به تسلیم و همکاری وادار کند. برای شکست ساندینیست‌ها و انقلاب، دولت امریکا تعدی و ستیزه‌جویی خود را در دو جبهه متمرکز ساخت. جبهه اول، که بیشتر سیاسی و شبه نظامی بود، سازمان‌های شبه نظامی و غیرنظامی را دربر می‌گرفت تا عملیاتی را از قبیل مین‌گذاری در بنادر و سایر نقاط نیکاراگوئه، انواع خرابکاریها، تحریم اقتصادی و تجاری و ترغیب متحدین و دنباله‌روها در استفاده از طرق مختلف برای تحت فشار گذاشتن مردم نیکاراگوئه را هماهنگ کنند.

جبهه دوم که هدفی عمدتاً نظامی داشت شامل ارتش ضدانقلابیون بود که دولت امریکا با استخدام گاردهای سوموزایی و مزدوران حرفه‌ای آن را تشکیل داد. وظیفه عمده ضدانقلابیون، آدم‌ربایی، کشتن زارعین، معلمان و پزشکان و سوزاندن محصولات کشاورزی، و به آتش کشیدن مدارس و مراکز بهداشتی و درمانی بود. هدف

سیاست ترور و وحشت، که دولت امریکا و ضدانقلابیون اعمال می‌کردند، رسانیدن این پیام بود که هر نوع حمایت از انقلاب و ساندینیست‌ها به‌طور وحشتناکی مجازات خواهد شد.^{۲۴}

پس از یک دهه ارتکاب جنایات وحشیانه تحت رهبری دولت امریکا، که به‌جز دخالت مستقیم نظامی وسیع، تمامی اقدامات ممکن برای سازمان‌دهی ضدانقلابیون را نیز دربرمی‌گرفت، ضدانقلابیون از نظر نظامی در این جنگ تحمیلی شکست خوردند. با وجود این دولت امریکا و ضدانقلابیون موفق شدند که اقتصاد نیکاراگوئه را بی‌ثبات و به‌طور مؤثری به شکست انتخاباتی ساندینیست‌ها کمک کنند. دفاع از انقلاب در مقابل یک دهه تجاوز نظامی و ایدئولوژیکی ضدانقلابیون و دولت امریکا بی‌اندازه برای مردم نیکاراگوئه گران تمام شد. جنگ تحمیلی باعث کشتار حدود ۲ درصد جمعیت، ویرانی قابل ملاحظه و جابجایی و بی‌خانمانی ۱۰ درصد جمعیت نیکاراگوئه شد.^{۲۵} طعنه تاریخ برای مردم نیکاراگوئه این بود که با وجود مبارزه سرسختانه و مشتاقانه آنها برای نیل به آزادی، موفقیت یا شکست انقلابشان بیشتر بستگی به روابط قدرت در سیاست جهانی داشت تا به متعهد بودن و از خودگذشتگی دسته جمعی خودشان.^{۲۶} به احتمال قوی اگر به‌خاطر شناخت ساندینیست‌ها از قدرت متشکله مردم و مشارکت و حمایت مردم از آنها در فعالیت‌های گوناگون انقلابی، به‌ویژه شرکت فعال در نیروهای پاسدار انقلاب و ارتش نبود، اثرات جنگ تحمیلی حتی نامطلوب‌تر و زیان‌بخش‌تر می‌بودند.

سومین رشته از موانع مربوط به عملکرد خود ساندینیست‌ها می‌شد و از دو نوع نارسایی سرچشمه می‌گرفت. اولین نارسایی مربوط به غفلت تعدادی از اعضای جبهه ساندینیست‌ها، مخصوصاً رده میانی بود، که اشتباهات متعددی مرتکب شدند. اعمال آنان متکبرانه بود و از قدرتی که به آنها محول شده بود سوءاستفاده کردند و از اعتماد مردم برای غنی کردن خود بهره بردند.^{۲۷} دومین نارسایی به‌طور کلی مربوط می‌شود به نارسایی شناخت‌شناسانه و مشکل تفسیر اجتماعی جبهه ساندینیست‌ها. ریشه مشکلات

شناخت‌شناسانه و تفسیر اجتماعی ساندینیست‌ها را بایستی در قبول و درونی کردن مقوله‌ها و نظریه‌های کلانی جستجو کرد که مفاهیم زندگی اجتماعی، فرهنگ، جامعه و کشور و ملت را به عنوان مقوله‌هایی طبیعی و منطقی (rational) عرضه می‌کنند. در نتیجه، کشف و تصحیح مشکلات شناخت‌شناسانه و تفسیری بسیار مشکل‌تر از نارسایی‌ها و اشتباهات فردی است که با ملاک‌های نسبتاً واضح انقلابی و اخلاقی مغایرت داشتند. توصیف اشتباهات فردی خارج از بحث این مقاله است. بقیه بحث را به تحلیل مشکلات و نارسایی‌های تفسیری و شناخت‌شناسانه ساندینیست‌ها اختصاص می‌دهم زیرا این مشکلات نتایج دامنه‌داری برای بسیج و سازماندهی مردم عادی داشتند، که در زیر به برخی از آنها اشاره خواهم کرد.

روشنفکران عضو جبهه ساندینیست‌ها، مقوله‌ها و افزارهای تحلیلی خود را از علوم اجتماعی‌ای گرفتند که روندهای کلان را بررسی می‌کند، به ویژه اقتصاد سیاسی، که به طور سنتی واحدهایی چون ملت، شبه قاره، و حتی جهان را به عنوان نقطه شروع پژوهش انتخاب می‌کنند. این روشنفکران در به کار بردن این مدل‌ها برای بررسی جامعه نیکاراگوئه روند منظم رشد سرمایه‌داری در نیکاراگوئه را، که در دهه ۱۸۷۰ شروع شد، روندی کلان و یکپارچه دیدند. اگرچه این تحلیل‌گران سعی کردند تا از به کارگیری کورکورانه مدل‌های نظری وام گرفته شده از خارج اجتناب کنند، و کوشیدند آنها را متناسب با ویژگی‌های نیکاراگوئه تغییر دهند، یک مسأله حاد که آن را «بن بست تفهیمی» (hermeneutic closure) می‌نامم در این گونه برداشت‌های روشنفکرانه وجود داشت. این بن بست تفهیمی دارای دو بعد اصلی بود که هریک از آنها تحلیل‌گران را با مشکلاتی خاص روبه‌رو ساخت. اولین بعد مربوط به پارادایم (paradigm) یا الگوی غالب در خود علوم اجتماعی است، پارادایمی که مقوله‌های از پیش ساخته شده ارائه می‌دهد که به طور کافی و مؤثر قادر به تعریف و تفسیر واقعیاتی که در نیکاراگوئه شکل می‌گرفتند نبود. علی‌رغم کوشش برای درک ویژگی‌های نیکاراگوئه که ناخودآگاهانه تا حدی

تعدیل و تبدیل مقوله‌های از پیش ساخته‌شده مشتق از این مدل‌ها را به‌همراه داشت، هنوز احتیاج زیادی به بازسازی این مقوله‌ها و ابداع مقوله‌های جدیدی بود.

دومین بُعد مربوط به کارگیری علوم اجتماعی کل‌گرا بود که نسبت به روندهای خرد و اعمال خاص حساسیتی نشان نمی‌دهد. با تمرکز تحلیل روی توسعه سرمایه‌داری در غرب نیکاراگوئه و تعمیم آن به سایر نقاط کشور^{۲۸} تحلیل‌گران ساندرنیست از کاوش راه‌های متفاوتی که استثمار، استبداد و گونه‌های مختلف سرمایه‌داری به تفاوت‌های اجتماعی و صور مختلف فرهنگ محلی شکل داده و به‌وسیله آنها شکل گرفته‌اند بازماندند. در نتیجه آنها نه فقط تفاوت‌های موجود در غرب کشور را ندیدند یا ابداعاً مهم به‌شمار نیاموردند، بلکه تفاوت‌های بین غرب نیکاراگوئه و سایر نقاط کشور را نیز نادیده گرفتند یا مهم تلقی نکردند. اصل دیالکتیکی که سرمایه‌داری روندی یکپارچه نبوده و انواع مختلف سرمایه‌داری در نقاط گوناگون کشور با شدت‌های متفاوتی نفوذ کرده یا پذیرفته شده است، در زیر مقوله‌های کلان قالبی و متحجرگم گردید. همچنین اثرهای متفاوت رشد و توسعه سرمایه‌داری بر روی جمعیت‌های محلی مختلف و نیز تجارب و عکس‌العمل‌های گوناگون مردم محلی نادیده گرفته شد. به‌عنوان مثال در بررسی آثار و عکس‌العمل‌های محلی در مقابل دو نوع سرمایه‌داری در استان جنوب مرکزی ریوسان خوان - که به تربیت براساس استخراج کائوچو در اوایل دهه ۱۸۷۰ و بسط دامداری در دهه ۱۹۵۰ شکل گرفتند - در جای دیگر مفصلاً نشان می‌دهم که روند توسعه سرمایه‌داری یکنواخت و متجانس نبوده و منجر به وحدت ایدئولوژیکی مورد انتظار در میان قشرهای مختلف کارگری نشد. به طوری که تضادهایی بین عقاید و نهادی که بر پایه استخراج کائوچو شکل گرفت و آنها که احتیاجات تولیدی دامپروری را برآورده می‌کردند وجود داشت. عقیده از پیش ساخته‌شده در مورد اینکه کارگری مزدبگیر به شیوه غالب مناسبات کاری و کارگری در تمام نواحی کشور تبدیل شده است تا آن حد مورد قبول و مفروض دانسته شده بود که وقتی صحت چنین فرضی را در این قسمت از

کشور در مصاحبه‌ای با مدیر عامل مؤسسه ملی اصلاحات ارضی در استان ریوسان خوان به سؤال کشیدم او کاملاً متحیر و سردرگم شد.

درک تفاوت‌های محلی و حساسیت در مقابل آنها تا آن حد که برای بازسازی انقلابی جامعه نیکاراگوئه حیاتی بود برای واژگون کردن رژیم دیکتاتوری حیاتی نبود. این را عمدتاً می‌توان به تفرش شدید مردم از خانواده سوموزا و تمایل دسته‌جمعی آنان برای نابودی حکومت سوموزایی نسبت داد. اما این‌گونه نظریه‌پردازی کل‌گرا دربارهٔ دنیای اجتماعی و ایدئولوژیک نیکاراگوئه بعد از پیروزی انقلاب نتایج منفی به بار آورد.^{۲۹}

ساندینیست‌ها به همان نحو که نظریهٔ انقلابی خود را براساس قیام‌های مردمی که به سقوط حکومت سوموزا منجر شد طرح‌ریزی کردند، به همان ترتیب نیز شیوهٔ خاصی را برای آزادی و تحول اجتماعی و فرهنگی نیکاراگوئه بعد از پیروزی انقلاب، تدبیر کردند (Borge 1985 a: 28 - 29). هرچند توجه آنها به ویژگی‌های نیکاراگوئه، آنها را قادر کرد تا ساختارها، عقاید و اندیشه‌های کلان مانند روابط سیاسی جهانی، محدودیت‌های ساختاری ملی و آرمان‌های سوسیالیستی را در نظر بگیرند و تأثیر روابط بین آنها را بر نیکاراگوئه بسنجند، ولی با محصور کردن نیکاراگوئه در میان این ساختارها و اندیشه‌های کلان، آنها همچنان جامعهٔ نیکاراگوئه را به‌عنوان یک پدیده و واحد تحلیلی یکپارچه در نظر گرفتند. در نتیجه، به‌جز برای بدیهی‌ترین تفاوت‌های فرهنگی و قومی موجود بین اقوام میسکیتوس (Miskitus)، راموس (Ramos)، سوموس (Sumos)، و کاریبس (Caribs) واقع در سواحل اقیانوس اطلس، ساندینیست‌ها واقعیات فرهنگی و سیاسی محلی و همراه با آنها امکانات و پیوندهای واقعی جمعیت‌های گوناگون را در تصویر اجتماعی خود نگنجانده‌اند.^{۳۰} با وجودی که تئوری انقلابی آنان از نظریه‌های نسل‌های انقلابی پیشین آزادگرایانه‌تر بود، ساندینیست‌ها از درک اهمیت خطیر تفاوت‌ها در ساختار فرهنگی، تاریخی و ایدئولوژیکی محلی موجود در نیکاراگوئه، که توسط استثمار، استبداد و سرمایه‌داری

شکل داده شده بود و بالاجبار می‌بایستی پایه‌هایی برای بنای جامعه‌ای جدید باشند، تعلق نمودند. بهترین نمونه این نارسایی و غفلت در تعریف و توصیف برنامه‌های استراتژیک دولت انقلابی نیکاراگوئه که کمیته مرکزی جبهه ساندینیست‌ها به‌عنوان بالاترین مرجع رهبری و روشنفکری ساندینیست‌ها مطرح کرد، انعکاس دارد. جبهه ساندینیست‌ها بسیج و سازماندهی مردم، بنای نیروهای مسلح، ایجاد یک قدرت اجرایی نوین و ساختار جبهه ساندینیست‌ها، به‌عنوان پیش‌قراولی لایق برای رهبری مردم را به‌عنوان چهار محور اصلی قدرت که برای ایجاد یک حکومت انقلابی و یک جامعه نوین لازمند، ترویج نمود (Wheelock 1983:19). توجه کنید که در این طرح سیاسی کوچکترین اشاره‌ای به تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی موجود در نیکاراگوئه نشده است. با نقدی که بر نارسایی‌های شناخت‌شناسانه جبهه ساندینیست‌ها می‌کنم، هدفم طرح این ادعا نیست که جبهه ساندینیست‌ها کاملاً قادر به فائق آمدن بر مشکلات گوناگون ناشی از بحران اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و تهاجم خارجی، که دلیل عمده شکست انتخاباتی آنها به‌شمار می‌آید، بود. بلکه منظورم این است که تصحیح این‌گونه نارسایی‌ها و اجتناب از آنها می‌توانست به‌طور قابل ملاحظه‌ای اعتماد به‌نفس و تعهد مردم را بالا ببرد و امکان شکست انتخاباتی ساندینیست‌ها و تضعیف انقلاب را کاهش دهد. هیچ شکی وجود ندارد که جبهه ساندینیست‌ها صمیمانه و صادقانه مایل به استقرار عدالت اقتصادی و اجتماعی بود. همچنین هیچ‌گونه شکی نیست که آنها مایل به اجرای این آرمان از طریق رهبری‌ای بودند که خالی از نخبه‌گرایی و استثمار و استبداد باشد. مشکل عمده در این است که تنها نیت خوب به پایان خوبی منجر نشده و نمی‌شود. زیرا که این نیات خوب ارزش‌های محلی را دربر نگرفت و آن ارزش‌ها را تأیید نکرد، ساندینیست‌ها در مناطقی از نیکاراگوئه با سوءظن و رنجش مواجه شدند. عدم درک و شناخت معانی خاص محلی که می‌بایست برنامه‌ها و فعالیت‌های خاص دولت و جبهه ساندینیست‌ها را شکل و جهت دهد، موجب شد تا سلطه ایدئولوژیک و فرهنگی جبهه

ساندینیست‌ها و کارایی و قدرت بسیجی آنها را میان آن دسته از مردم که به توسعه سرمایه‌داری و یا تحولات انقلابی به صورت غیرمنتظره یا غیرهنجاری جواب دادند بسیار محدود کند. برخورد بین معانی و عملکردهای محلی و خط مشی‌ها و جهت‌گیری‌هایی که از فهم کلی کارکردها و ساختارهای کلان مشتق شدند پیام و رسالت انقلابی را تضعیف کرد. برای رسیدن به اتفاق نظر عمومی و به دست آوردن **وفاق** سیاسی و مردمی، جبهه ساندینیست‌ها نه فقط مجبور به بسط پایگاه‌های قدرت بود، همچنین مجبور بود که آن قدرت را با مردم تقسیم کند. ولی برای بسط و تقسیم قدرتی که تشکل مردمی دارد، رهبری مجبور بود به طور دقیق از اموال و احساسات مردم بااطلاع باشد.^{۳۱}

این سه رشته مانع - یعنی بحران جهانی سرمایه، تهاجم و خصومت امپریالیستی و نارسایی‌های شناختی و تفسیری و تحلیلی ساندینیست‌ها - برای استراتژی استقرار یک حکومت دموکراتیک سوسیالیستی، یک حزب خلقی و سازمان‌های میانجی و بسیجی عمومی عواقب عمیقی پدید آورد. این عواقب بسیار پدیده بودند زیرا برنامه آنان این بود که حزب و دولت و جامعه نوین از طریق ترغیب و ترویج سازمان‌های بسیجی در چهارچوب برنامه مردم‌سالاری مشارکتی ساخته شوند. این نارسایی‌ها مدار بسته‌ای تشکیل دادند که در آن مشکل بناکردن حزب و حکومت بر روی برنامه مردم‌سالاری مشارکتی، تأثیر بازدارنده گذاشت که به نوبه خود مشکلات بیشتری در ساختن آن‌گونه حزب و حکومت که مورد نظر ساندینیست‌ها بود، پدید آورد. بررسی تفصیلی این عواقب در سطح ملی برای درک بهتر تاریخ انقلاب نیکاراگوئه ضروری است. اما این بررسی مفصل خارج از بحث مقاله حاضر است. در بقیه این مقاله به اختصار به بعضی از این عواقب، به ویژه آنهایی که مربوط به نارسایی‌های شناختی و تحلیل اجتماعی و فرهنگی جبهه ساندینیست‌ها می‌شود اشاره خواهیم کرد، تا خصوصیات کل حزب و حکومت را قبل از تمرکز روی سازمان‌های بسیجی نشان دهیم.

ساندینیست‌ها چنانچه سخنان و اعمالشان نشان می‌دهد به این حقیقت پی بردند که برای اجرای موفقیت‌آمیز بازسازی انقلابی کشور مجبورند به کارهای متضادی دست بزنند. از یک سو، آنان مجبور بودند برای تداوم و بسط پایگاه‌های اجتماعی و حمایت خلقی که بین توده‌های فقیر روستایی و شهری از طریق مشارکت تعداد زیادی از مردم عادی در فعالیت‌های انقلابی قبل و بعد از پیروزی ساخته بودند، کوشش کنند. از سوی دیگر، مجبور بودند اتحاد استراتژیکی موضعی را که با مالکان و سرمایه‌داران ضد سوموزایی قبل از پیروزی تشکیل داده بودند حفظ و تقویت کنند. ساندینیست‌ها به‌عنوان روش سازش عملی با این گروه از سرمایه‌داران، اقتصاد مختلط و کثرت‌گرایی سیاسی را به‌عنوان دو اصل از چهار اصل اساسی در بازسازی انقلابی طرح و ترویج کردند. دو اصل دیگر شامل دفاع از استقلال ملی و دادن خودمختاری به قوم‌های ساکن مناطق ساحلی اقیانوس اطلس بود. در حالی که هدف آنان از تأیید و ترویج اقتصاد مختلط به‌وجود آوردن پایگاهی برای فعالیت‌های اقتصادی سرمایه‌داران بود، کثرت‌گرایی سیاسی به‌معنای مشارکت گروه‌ها و طبقات مختلف در اداره امور کشور و اعمال قدرت سیاسی این گروه‌ها و طبقات، متناسب با تعدادشان و نه متناسب با ثروتشان بود. با توجه به اینکه سرمایه‌داران منابع و مهارت‌های مدیریتی، تخصص‌های فنی و اداری و بخش‌های عمده‌ای از منابع اقتصادی را تحت کنترل خود داشتند، تشکیل اتحاد با آنها ضروری بود.

بهای ایجاد اتحاد استراتژیکی با سرمایه‌داران، کاهش تأکید روی تضادها و مبارزات طبقاتی بود. تعدیل مبارزات طبقاتی امکان از دست دادن پایگاه‌های حمایتی در میان قشرهایی از طبقات کارگران و فقرای روستایی و شهری و به‌ویژه قشرهایی که تحت رهبری گروه‌های افراطی مثل جنبش کنش‌های خلقی^{۳۲} توده مردم - به‌ویژه کارگران و زارعین - بودند (Borge 1985c: 174) و «اقتصاد مختلطی که ترویج می‌دادند اقتصاد مختلطی در چهارچوب آرمان‌های انقلاب ... [و] در خدمت به کارگران بود» (Borge)

178-177: 1985c). برای نشان دادن این تعهد، ساندینیست‌ها شعارهای «منطق توده» و «رجحان به امیال فقرا» را به‌عنوان رهنمود برنامه اقتصاد مختلط و شعار «قدرت مردمی» را به‌عنوان رهنمود برنامه کثرت‌گرایی سیاسی انتخاب کردند. در طبیعت از فرمول‌های اقتصاد مختلط و کثرت‌گرایی سیاسی و پیاده کردن این برنامه‌ها، دستگاه و ساختار حکومتی که ساندینیست‌ها بنا کردند بیشتر نقش «میانجی طبقاتی» را بازی کرد تا «حاکم طبقاتی». ۳۳ ساندینیست‌ها در تنگنای ناخوشایندی قرار گرفتند. از یک‌سو، از طرف سرمایه‌داران متهم به ایجاد مشکلات تولیدی و ندانم‌کاری اقتصاد شدند؛ از سوی دیگر، از طرف گروه‌های افراطی به اتهام اینکه اهداف خرده بورژوازی را دنبال کرده و به آرمان‌های طبقات کارگر و زحمتکش خیانت کرده‌اند مورد انتقاد شدید قرار گرفتند.

برپا کردن نظام اجتماعی جدید بر پایه قدرت مردمی به رهبری انعطاف‌پذیر خلقی و واقع‌گرایانه از طرف ساندینیست‌ها احتیاج داشت که تشکیل یک حکومت انقلابی را از هر قاعده و برنامه کار خشک و تعصب‌آمیز سوسیالیستی متمایز می‌کرد. اما ستیزه‌جویی دولت امریکا و ضدانقلابیون و عدم درک و ویژگی‌های محلی از طرف ساندینیست‌ها جلوی پدید آمدن یا رشد دولت‌های محلی کاملاً مردمی را گرفت. اولاً، عدم شناخت ساندینیست‌ها از اشکال فرهنگ‌های محلی به نتایج غیرمنتظره و نامطلوبی منجر شد. در بعضی موارد که آنها می‌بایست اعمال قدرت بیشتری برای تغییر موقعیت؛ و وضعیت‌های محلی در نقاطی که تحت سلطه یا هژمونی سرمایه‌داران یا سوموزایی‌ها بود بکنند، به حد کافی رهبری نشان ندادند. این عدم رهبری برای به‌پیش بردن برنامه هژمونیک خلقی به تداوم شیوه سوموزایی حکومت در آن نقاط انجامید. بالعکس، در بعضی موارد که آنها می‌بایست اعمال قدرت کمتری کنند تا به قوه ابتکار محلی اجازه نشو و نما دهند، (که تاریخچه و تجارب آن جمعیت‌ها آنها را مستعد و مهیا برای شرکت در فعالیت‌های انقلابی کرده بود)، ساندینیست‌ها بیش از حد در امور محلی دخالت کردند. این دخالت منجر به تشکیل ارگان‌های دولتی محلی براساس جهت‌یابی و برنامه

کار خشک و جامد از طرف حکومت مرکزی شد. اما موارد متعددی نیز وجود داشت که رهبری سیاسی محلی نوآور و خلاق و خودجوش بود و ساختارهای نوینی، به‌ویژه در راستای جنبش‌های تعاونی، در بعضی از نقاط کشور تشکیل داد.

ثانیاً، برای مقاومت در مقابل جنگ تحمیلی، دولت انقلابی مجبور به ایجاد بزرگترین، قوی‌ترین و گران‌ترین نیروهای مسلح در امریکای مرکزی شد. ایجاد چنین نیرویی به صرف حدود ۷۰ درصد از بودجه ملی و همچنین به قسمت عمده‌ای از منابع انسانی و مادی که به تولیدات اقتصادی و کارهای درمانی و بهداشتی و آموزشی و سایر برنامه‌های اجتماعی اختصاص یافته بودند احتیاج داشت. به‌علاوه فقط دو ماه بعد از پیروزی انقلاب، تعداد زیادی از سرمایه‌داران امید خود را برای تغییر مسیر انقلاب و تحلیل بردن برنامه دموکراتیک بنیادی آن از دست داده، از اقتصاد مختلط، کثرت‌گرایی سیاسی، رجحان به امیال فقرا، منطق اکثریت و قدرت مردمی بیزار شدند.

ویولتا چامورو (Violeta Chamorro) و آلفونسوروبلو (Alfonso Robelo) که دو مقام از پنج مقام اجرایی را در دولت بازسازی ملی اشغال کرده بودند به‌همراه تعداد زیادی از مالکان و سرمایه‌داران که مقام‌های بالایی را در حکومت انقلابی داشتند استعفا دادند. اکثر آنها آشکارا حمایت از ضدانقلابیون را شروع کردند. از این پس برای دولت امریکا بسیار ساده‌تر بود که رشته عملیات ستیزه‌جویانه‌اش را بر علیه دولت ساندینیست‌ها که سرمایه‌داران دیگر در آن دولت نقشی نداشتند اجرا کند و ادامه دهد.

علاوه بر ایجاد یک دولت انقلابی، کار عمده دیگر ساندینیست‌ها بازسازی جبهه ساندینیست‌ها از یک سازمان چریکی نظامی - سیاسی به یک حزب سیاسی مردمی ماندگار و پایدار بود. بازسازی جبهه ساندینیست‌ها، موضوع‌هایی از قبیل رابطه بین حزب و دولت، رابطه بین حزب و سازمان‌های بسیجی عمومی و نیز دموکراسی مشارکتی در درون خود حزب را دربرمی‌گرفت. هنگامی که جبهه ساندینیست‌ها عمدتاً به‌عنوان یک نیروی چریکی عمل می‌کرد، دستورات مستقیم بودند؛ و اصل

تصمیم‌گیری دسته‌جمعی، که همیشه در سطح رهبری بسیار مهم تلقی می‌شد (Wheelock 1983:19)، در میان مبارزان و اعضای عادی اجرا نمی‌شد.

گرچه خصومت‌ها و تهاجم‌های ضدانقلابیون و دولت امریکا تغییر جبهه‌سازندینست‌ها را به یک سازمان کاملاً دموکراتیک بسیار مشکل‌کرد، نارسایی‌های شناخت‌شناسی و نظری‌سازندینست‌ها در مورد فرهنگ‌ها و روندهای محلی نیز جلو ترویج و توسعه واقعی قوه‌ابتکار محلی را سد کرد. از این‌رو جبهه‌سازندینست‌ها هرگز چنان‌که باید و شاید موفق به ایجاد و استفاده از دو شرط لازم برای بنای رهبری کاملاً مردمی نشد. آنان قبل از پیروزی انقلاب، به‌علت، ماهیت جنگ‌های چریکی و مخفی‌کاری سیاسی، از ایجاد رابطه‌ارگانیک بین رهبران و پیروان بازماندند و بعد از پیروزی هم موفق به سازماندهی اهداف و آرمان‌ها و دیدگاه‌های مشترک نشدند.

گرچه در طی جنگ آزادی‌بخش، جو وحشت و خفقان ایجاد رابطه‌مستقیم و هماهنگی بین رهبری‌سازندینست‌ها و حامیان‌شان را مسدود کرد، احساسات و مبارزات پدیده‌ضد سوموزایی صحنه‌نبرد ایدئولوژیک مشترکی را تشکیل داد که اتحادیه‌وسیمعی از نیروهای اجتماعی گوناگون را برای واژگونی حکومت سوموزا دورهم گرد آورد. بالعکس، گرچه بعد از پیروزی، جو سیاسی پدید آمده در اثر انقلاب برای ایجاد ارتباط نزدیک‌تر بین رهبران و پیروان بسیار مساعد بود، اما هیچ‌گونه دیدگاه مشترک روشنی در میان قشرهای مختلف مردم و مناطق مختلف کشور در مورد اینکه جامعه‌نوین به چه شکلی باید باشد، چگونه بایستی آن را بنیان‌گذاشت و ایجاد کرد و چه کسانی باید آن را بسازند وجود نداشت. در نتیجه بنای نظمی نوین به دو شرط اولیه مرتبط باهم احتیاج داشت: اولین شرط ایجاد رابطه‌ای ارگانیک بین مردم عادی و رهبری بود - ارگانیک‌تر از آن رابطه‌ای که در مبارزات مردمی بر ضد دیکتاتوری سوموزا به‌وجود آمده بود. دومین شرط احتیاج به هماهنگی میان دیدگاه‌های متعدد در مورد آینده‌ای مجهول و نامعلوم بود. اما مشکل عمده در این بود که جبهه‌سازندینست‌ها

به جای ایجاد هماهنگی میان دیدگاه‌های گوناگون به ساختن یک دیدگاه مشترک اقدام کرد. نظریه سیاسی ساندینیست‌ها آنها را به جای توسل به نوعی رهبری آگاهانه، که هدفش هماهنگی و میانجیگری میان تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی و تکوین وحدت بود، به مسیری سوق داد که در آن پیدایش و ساختن دیدگاهی در مورد جامعه نوین را به عنوان برنامه‌ای عام و متجانس براساس واقعیات تاریخ اقتصادی و سیاسی و ارزش‌ها و انگاره‌های فرهنگی و اجتماعی تولید شده در مناطق غربی کشور پایه‌ریزی کند.

مفهوم بازسازی انقلابی بر مبنای مفهوم وحدت و یگانگی ساخته شد. اما پیامی که این وحدت در خود داشت متجانس‌سازی بود. و این همانندی یا تجانس می‌بایست از طریق ترغیب برقرار شود. ولی تنها ترغیب نمی‌توانست رنجشی را که در نتیجه نبودن تمهد عمیق به آرمان‌ها و برنامه‌های انقلابی، که تنها از طریق کار سیاسی دشوار و صبورانه پدید می‌آید، کاهش دهد. این اشتباه ناشی از این فرض بود که تمام مردم عادی لزوماً ارزش انقلاب را فهمیده‌اند و قدر آن را می‌دانند، زیرا براساس پیش‌برد و دفاع از علایق‌شان قرار داد. این اشتباه به دو مشکل انجامید. از یک سو، منعکس‌کننده پدرسالاری به معنای عام آن بود، علی‌رغم اینکه جبهه ساندینیست‌ها در تئوری با پدرسالاری مخالف بود. از سوی دیگر، منجر به کارهای سیاسی غیر مؤثر و بی‌نتیجه‌ای شد که به عدم موفقیت در متقاعد کردن مردم به مفید و مهم بودن انقلاب انجامید.

یکی از نتایج عملی این پیش‌فرض‌ها و سادگی و خامی سیاسی این بود که ساندینیست‌ها بدون درک خطرات سیاسی اعمال خود به‌طور غیر عمدی به جو‌های اجتماعی محلی گوناگون، ولی غیر آشکاری که بین خورده فرهنگ‌های متفاوت ولی به ظاهر متجانس زارعین وجود داشت، هجوم آورد تا نظم و یکنواختی بیشتری بیافریند. در نتیجه آنها نه تنها قادر به جواب دادن برخی سؤالات نبودند، حتی از طرح سؤالاتی از این قبیل که انقلاب بدون تحمیل نظرهای خود چگونه می‌توانست جایی در میان روحیات و احساسات مردم مناطق مختلف برای خود باز کند؛ و اینکه چگونه می‌توان

بدون از بین بردن آن جوهای محلی به ترکیبات و اختلافات فرهنگی و ایدئولوژیکی محلی وحدت و هماهنگی داد، عاجز بودند.

این مقاله را با بررسی نتایج عملی و عواقبی که نارسایی‌های تفسیری و شناخت‌شناسی ساندینیست‌ها برای سازماندهی و بسیج انقلابی اقلیتی که به‌طور کلی پاسخی منفی به حکومت ساندینیست‌ها و برنامه‌ها و تحولات انقلابی دادند به پایان می‌رسانم. در این خصوص برای مثال ویژگی‌های دو روستا را که بین سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۶ مقرر تحقیقات میدانی‌ام بود، به‌ویژه روستایی را که مخارا (Mojarra) نامیده‌ام، مورد بحث قرار می‌دهم. [در تحقیقی دیگر به تفصیل رابطه بین انقلاب ساندینیست‌ها و تاریخ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مخارا و همچنین روستای دوم را که لاگویابا (La Guayaba) نامیده‌ام توصیف و تحلیل کرده‌ام (Dashti 1994)].

قبل از ارائه مثال مردم‌شناختی ذکر دو نکته ضروری است. اولاً، اکثر مردم مخارا مخالف انقلاب بودند، در حالی که بیشتر اهالی لاگویابا از انقلاب و حکومت ساندینیست‌ها طرفداری می‌کردند. ثانیاً، در صورتی که اهالی لاگویابا را جزء طبقه زارعین بشماریم، اهالی مخارا نه زارع به‌شمار می‌آیند و نه کارگر مزدبگیر.

نارسایی‌های شناخت‌شناسی و تحلیلی ساندینیست‌ها به‌صورت مختلفی به‌موفق نبودن انقلاب در مخارا و مناطق مشابه به آن کمک کرد. اولاً، نظریه‌شناختی و تفسیری ساندینیست‌ها در مورد جامعه و انقلاب اجتماعی نیکاراگوئه و استراتژی‌های منتج از آن برای بسیج و سازماندهی جمعیت‌های روستایی آنها را فقط قادر به کارگیری دو مقوله کلان و سنتی دهقانان و کارگران نمود. براین اساس، ساندینیست‌ها دو سازمان روستایی سرتاسری در سطح کشور به‌وجود آوردند: (الف) انجمن کارگران روستایی (ATC)^{۳۴} که از منابع و علایق کارگران روزمزد روستایی حمایت می‌کرد، و (ب) اتحادیه ملی کشاورزان و دامداران (UNAG)^{۳۵} که مدافع منافع و علایق زمین‌داران کوچک و متوسط و اعضای تعاونی‌های کشاورزی بود. ولی ATC و UNAG که برای

برآوردن احتیاجات خاص این دو گروه طرح ریزی شده بودند جوابگویی خواست‌ها و احتیاجات اکثر اهالی مَخارا نبودند. گرچه موقعیت اجتماعی اقتصادی اهالی لاگویابا به عنوان زارعین با طبقه‌بندی ساندینیست‌ها تطابق داشت و عضویتشان در تعاونی‌های کشاورزی آنها را به‌طور طبیعی اعضای لاینفک UNAG می‌ساخت، موقعیت اهالی مَخارا به‌عنوان نیمه کارگر - نیمه زارع (بی‌زمین)، که ساندینیست‌ها اشتباهاً آنها را به‌عنوان کارگر روزمزد تلقی کردند نه با مقوله کارگر منطبق بود و نه با مقوله زارع. آنها نه کارگران مزدبگیر و تمام‌وقت بودند تا به عضویت ATC درآیند و نه زارعین تمام‌وقت تا عضو UNAG شوند. بنابراین در این ترتیبات سازمانی جایی برای اهالی نیمه‌زارع - نیمه کارگر مَخارا و جمعیت‌هایی مثل آن وجود نداشت.

ثانیاً، ساندینیست‌ها در تغییر دادن موقعیت اجتماعی - اقتصادی اهالی مَخارا کوتاهی کردند. از یک سو، آنها نتوانستند برای اهالی مَخارا کارهای روزمزد دائمی در مزارع دولتی فراهم آورند تا آنها را به کارگران مزدبگیر تبدیل کنند تا جذب ATC شوند. از سوی دیگر، ساندینیست‌ها در اجرای برنامه اصلاحات ارضی و بالنتیجه در تشکیل تعاونی‌های کشاورزی قصور کردند. دلیل اصلی‌شان این بود که مزارع و مراتع بزرگی که به سوموزا و اطرافیان‌ش تعلق و تولیدی در حد مطلوب داشت، و حالاً که به‌صورت مزارع دولتی درآمدی بودند، اگر از طریق اصلاحات ارضی بین زارعین بی‌زمین تقسیم شوند، کارایی تولیدیشان کاهش خواهد یافت. از این رو ساندینیست‌ها در استفاده از دومین راه چاره برای بسیج و سازماندهی اهالی مَخارا سهل‌انگاری کردند - یعنی تبدیل اهالی مَخارا به اعضای تعاونی‌های کشاورزی و زارعین تمام‌وقت و جذب آنها در UNAG.

ثالثاً، چون ATC, UNAG از لحاظ ساختاری، با تجارب، موقعیت و شرایط اجتماعی اکثر اهالی مَخارا مغایر بودند، یک راه‌حل ممکن برای ایجاد سازمان‌های متناسب با موقعیت اجتماعی مَخارا و جمعیت‌های مشابه آن، تأسیس سازمان‌ها یا تعاونی‌های کشاورزی یا ATC و UNAG به‌شکل تغییر یافته‌ای که مشتمل بر تجارب

این جمعیت‌ها باشد، بود. این‌گونه سازمان‌ها می‌توانستند پایگاه ایدئولوژیک خوبی برای جذب اهالی مخارا در روند انقلابی و شکوفایی و رشد قابلیت‌های رهبری واقعی در سطح مردم عادی باشد. کوتاهی ساندینیست‌ها در تشکیل سازمان‌های متفاوتی که بتواند جواب‌گوی مشکلات خاص جمعیت‌های نیمه کارگر - نیمه‌زارع باشد بسیج تعداد زیادی از مردم و ایجاد پایگاه اجتماعی برای تثبیت انقلاب را بسیار مشکل ساخت.

رابعاً، چون ساندینیست‌ها پایگاه نهادی ضعیفی برای تشکیل هرژمونی خلقی در مخارا و جمعیت‌های مشابه آن داشتند - به این دلیل که اکثر سازمان‌های بسیجی تحت رهبری تعداد معدودی از نخبگان محلی درآمد و حامی منافع آنان شده بودند، تعاونی‌های کشاورزی ایجاد نشده و کلیسا نیز خارج از حیطه کنترل ساندینیست‌ها بود و تبلیغات ضدانقلابی که مورد قبول این‌گونه جمعیت‌ها قرار گرفته آموزش را به‌طور کلی و آموزش بزرگسالان را به‌خصوص به‌عنوان برنامه تبلیغاتی سیاسی مورد حمله قرار داده بود - تنها نهادی که توانش آن را داشت تا به آنها برای سازماندهی و بسیج این جمعیت‌ها کمک کند طبقه اجتماعی بود. با وجود این ساندینیست‌ها در استفاده از این نهاد و مبارزات طبقه اجتماعی که می‌توانست به‌عنوان حربه سازمانی و ایدئولوژیک انقلاب به کار رود تردید داشتند. در عوض آنها سعی کردند مبارزات طبقاتی را تا آن حدی تعدیل کنند که به آنها اجازه دهد روابطی در سطح همکاری عملی با سرمایه‌داران بزرگ و نخبگان محلی برقرار کنند، ولی نه به‌حدی که باعث رمیدن و بیگانگی طبقات کارگر از انقلاب شود. استراتژی مبارزات طبقاتی ساندینیست‌ها و سعی مداشان برای یافتن حدی که هم طبقات کارگر و هم طبقه سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران بزرگ را خشنود نماید به قیمت زیادی برایشان تمام شد: آنها در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای ملی در سال ۱۹۹۰ شکست خوردند.

کم‌توجهی جبهه ساندینیست‌ها به واقعیات فرهنگی و اقتصاد سیاسی محلی و دیدگاه‌های متنوع موجود در جامعه انقلابی نیکارگونه روی طرق و شیوه‌هایی که جبهه

ساندینیست‌ها در آنها مفاهیمی چون مردم، ملت و انقلاب را به کار بردند تأثیر زیادی گذاشت. هرچند که می‌توان این نارسایی را تا حدی به نداشتن اطلاعات در مورد نقاط مختلف کشور و نبودن تعداد کافی کادرهای تربیت شده نسبت داد، مشکل اصلی از بن‌بست تفهمی و تحلیلی سرچشمه می‌گرفت. به علاوه، ترویج مردم‌سالاری مشارکتی در درون جبهه ساندینیست‌ها می‌توانست خود راه بسیار مؤثری برای برخورد با این مشکل و جبران فقدان اطلاعات محلی و نداشتن کادرهای آزموده باشد.

علی‌رغم تمام نارسایی‌ها، جبهه ساندینیست‌ها تلاش فراوانی برای تنظیم و پیاده کردن یک برنامه مردم‌سالاری بنیادی به عمل آورد. همچنان‌که آنها هنگام قیام‌های مردمی متقاعد شدند که در واقع این خود مردم‌اند که حکومت خودکامه سوموزایی را به کمک چریک‌ها و ازگون می‌کنند، به همان نحو نیز متقاعد شدند که مردم نیکاراگوئه می‌توانند جامعه نوینی بسازند، نه تنها از طریق حکومت و افکار سیاسی ساندینیست‌ها، بلکه و مهم‌تر، از طریق مشارکت فعال خودشان در فعالیت‌های انقلابی ولی با الهام از جبهه ساندینیست‌ها^{۳۶} یک نتیجه مهم این شناخت بالا رفتن خودآگاهی ساندینیست‌ها در این مورد بود که قدرت متشکله آنها از خودشان سرچشمه نمی‌گیرد بلکه از مردمی که به آنها قدرت و اختیار استفاده از آن را داده‌اند سرچشمه می‌گیرد.^{۳۷}

ساندینیست‌ها در راستای این آرمان‌ها و احتیاج روزافزون به مشارکت مردمی در ایجاد اتحاد و یگانگی بین طبقات زیردست از یک‌سو و دولت انقلابی و جبهه ساندینیست‌ها از سوی دیگر، همگام با نیروهای مردمی شروع به ترویج، توسعه و نهادی کردن تعدادی از سازمان‌های بسیجی کردند. تجارب مبارزاتی و سنت‌های مشارکتی که اساس جنبش انقلابی نیکاراگوئه را تشکیل می‌دهند پایه‌ای برای گسترش و تثبیت نهادها و سازمان‌های مردمی بودند. این سازمان‌ها که به عنوان پایگاه نهادی، اعمال قدرت مردم عادی در زندگی و سرنوشت خود و حضور دائمی و مشارکت فعال آنان در امور محلی و تصمیم‌گیری در امور سیاسی ملی عمل می‌کردند، ضامن موفقیت و بقای بازسازی

انقلابی بودند (Sergio Ramirez 1985a:191).

این سازمان‌ها براساس ملاک‌های گوناگون بنا شدند: کمیته‌های دفاع ساندینیستی و پاسداران مردمی ساندینیستی براساس امور محله‌ای و ناحیه‌ای، اتحادیه ملی زارعین و دامداران و انجمن کارگران روستایی براساس مناسبات تولیدی، و انجمن زنان نیکاراگوئه، انجمن دفاع مدنی، سازمان آموزش بزرگسالان و جهاد بهداشتی براساس مسائل و موضوعات اجتماعی خاص تشکیل شدند. سازمان جوانان ساندینیست و کمیته‌های بنیادی ساندینیستی نیز براساس فعالیت‌های سیاسی حزبی شکل گرفتند. همچنین انواع اتحادیه‌های کارگری برای سازماندهی و بسیج کارگران صنعتی، کارگران بخش بهداشت، کارگران ساختمانی، معلمان و هنرمندان تأسیس شدند.

هدف رهبری ساندینیست‌ها این بود که با مشارکت دادن قشرهای مختلف مردم در این نهادهای بسیجی در راستای متحول ساختن و بازسازی کشور، خود را به‌طور ارگانیک به قشرهای مختلف مردم پیوند دهند و ساندینیسم را ایدئولوژی در صد هرچه بیشتری از مردم نیکاراگوئه کند. همگانی کردن ساندینیسم، به‌نوبه خود، فلسفه و عملکردهای سیاسی ساندینیست‌ها، که طبقات زیردست را به‌عنوان عوامل فعال و نه به‌عنوان مواضع ساختاری در درون فورم‌اسیون اجتماعی نیکاراگوئه می‌دید، تقویت کرد.^{۳۸} هدف جبهه ساندینیست‌ها در ایجاد اتحاد بین اعمال خودجوش نیروهای مردمی به‌ویژه در محله‌های فقیرنشین از یک سو، و رهبری ساندینیست‌ها از سوی دیگر، ساختن تصویر و انگاره‌ای از انقلاب به‌عنوان انقلابی مردمی بود که بایستی بر پایه «اعمال سیاسی واقعی طبقات زیردست» استوار باشد «و نه...ماجراجویی از طرف گروه‌هایی که ادعای نمایندگی توده‌های مردم را دارند».^{۳۹} ولی محدودیت‌های ساختاری داخلی و منافع اقتصادی و ایدئولوژیکی دولت‌های خارجی مغایر اهداف و کوشش‌های ساندینیست‌ها برای آمدن و آوردن مردم به مرکز صحنه انقلابی به‌عنوان طراحان و آفرینندگان یک نظام اجتماعی نوین بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله براساس تحقیقاتی که بین سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۶ و تابستان ۱۹۸۹ در نیکاراگوئه انجام داده‌ام تدوین شده است. در این تحقیق از شیوه‌های گوناگون گردآوری اطلاعات، چون مصاحبه‌های نیمه‌منظم و غیرمنظم، اسناد بایگانی، نظرخواهی‌های عمومی و تحقیقات کتابخانه‌ای، مشارکت مشاهده‌ای و شرکت در مراسم اجتماعی، مذهبی، فرهنگی و سیاسی در استان ریوسان‌خوان واقع در جنوب نیکاراگوئه استفاده شده است.
2. Gramsci, 1971: 198.
3. le Duan, 1971: 118.
۴. نقل قول شده در (Diederich (1981: 327).
۵. مصاحبه با خوزه مانوئل گالارسا، اکتبر ۱۹۸۳، مخارا.
6. Somoza and Cox (1980: 389-90).
۷. اطلاعات در این پاراگراف براساس مصاحبه با چند نفر از دوستان که به‌عنوان نظار انتخاباتی در انتخابات ۱۹۹۰ نیکاراگوئه شرکت کردند، می‌باشد.
8. Barricada Internacional, Volume X, No. 311, March 10, 1990, pp. 8-9.
۹. از خبر عصر تلویزیون ABC، ۲۶ فوریه ۱۹۹۰. این کلمات لب‌مطالبی را که آن زن فروشنده بیان کرد می‌رساند، ولی به‌علت اینکه کلماتش را بعد از پایان اخبار ثبت کردم ممکن است کلمات ثبت شده با کلمات وی تطابق کامل نداشته باشد.
۱۰. برای بررسی مختصر ایدئولوژی قیامی ساندینیست‌ها و ریشه‌های آن در ملی‌گرایی فرهنگی و استقلال ملی بعد از استعمار اسپانیا به (Vanden , 1982a, 1982b) مراجعه کنید.
۱۱. تجربه قدرت توده‌ای در کوبا بعد از انقلاب ۱۹۵۹ از نظر زمانی و جغرافیایی ملموس‌ترین تجربه برای انقلاب نیکاراگوئه بود. این تجربه ۱۷ سال بعد از انقلاب کوبا تمام نقاط کشور را در بر گرفت. هرچند که این مردم سالاری خلقی همزمان با پیروزی به صورت آزمایشی در استان ماتاناس (Matanzas) پیاده شد، مدت زیادی طول کشید تا تجربه ماتاناس جزئی از فرهنگ سیاسی کوبا شود. (مقایسه کنید با Harnecker ۱۹۸۰: xiii,xxix).
۱۲. این بدعت را که می‌توان به‌عنوان پیشرفتی مهم در هنر جنگ‌های چریکی روستایی که تاکنون در نیکاراگوئه ناشناخته بود دانست، درس با ارزشی برای جبهه ساندینیست‌ها و سایر انقلابیون در سایر نقاط آمریکای جنوبی، مخصوصاً کوبا، ال‌سالوادور و گواتمالا به‌حساب می‌آید.
۱۳. مبارزات زیادی در فاصله زمانی بین تسلط استعماری اسپانیا در سال ۱۵۲۳ و پیروزی ساندینو بر تفنگداران دریایی آمریکا در سال ۱۹۳۳ به‌جنگ ضداستعماری و برده‌داری و جنگ برای عدالت اجتماعی-اقتصادی و استقلال ملی قوت داد. در حالی‌که مقاومت دیریانجن (Dirianguen)، رهبر دیرامبا (Diriamba)، در مقابل قدرت استعماری اسپانیا در سال ۱۵۲۳ (Wheelock, 1981: 15-16)، سرآغاز بسیاری از جنبش‌های اجتماعی، اکثراً ثبت نشده، بر ضد تجاوز و ظلم اسپانیایی‌ها بود. قیام‌های سال‌های ۱۸۱۱ و ۱۸۱۲ (Wheelock, 1981: 74-81) نشان‌دهنده آخرین مبارزات ثبت‌شده مردم بومی نیکاراگوئه قبل از استقلال ۱۸۲۱ نیکاراگوئه از اسپانیا می‌باشد. در حالی‌که قیام‌های بومی ضد اغتیا در سال ۱۸۸۱ (Wheelock, 1981: 109-116) و اعتصابات کارگری در سال‌های ۱۸۹۶، ۱۹۲۴ و

- ۱۹۲۵ در سواحل اقیانوس اطلس به ضد روش‌های استعماری شرکت‌های خارجی (Ortega Hegg, 1982: 131) مواردی از نبردهای سیاسی برای عدالت اقتصادی به‌شمار می‌آیند، مقاومت در مقابل ویلیام واکر، غارتگر امریکای شمالی، در سال‌های ۱۸۵۵-۵۷، و همچنین کوشش‌های لیبرال خوزه ساتس سلاپا (Jose Santos Zelaya) برای اجرای برنامه‌های اصلاحات سرمایه‌داری بین سال‌های ۱۸۹۳ و ۱۹۰۹ (که مورد حمله شدید دولت امریکا قرار گرفت) و مبارزه طلبی نظامی بنجامین سلدن (Benjamin Zeledon) علیه دولت محافظه‌کاری که دولت امریکا پس از برانداختن سلاپا سرکار آورده بود، مثال‌های عمده‌ای از شور مردم نیکاراگوئه برای دستیابی به آزادی ملی می‌باشد.
۱۴. گروه رهبری سان‌دینیست‌ها خود به‌نقش اساسی مشارکت و قوه ابتکار همگانی مردم پی برده بودند. برای مثال در مورد نظر یکی از رهبران به (Ortega 1980, 36) مراجعه کنید.
15. agency.
۱۶. در اینجا تا حدی نحوه استفاده این مفهوم به‌وسیله تریورن (Therborn, 1980: 22-26) و تفاوتی را که وی بین عاملیت و نظریه‌های نقش می‌گذارد به‌کار می‌گیرم. ولی با نظریه وی (Therborn, 1980: 22-26/ passim) که مفهوم عاملیت را به ایدئولوژی خالص کاهش می‌دهد موافق نیستیم.
۱۷. این اولین باری نبود که جبهه سان‌دینیست‌ها برای ایجاد کمیته‌های محله‌ای پیش قدم می‌شد. بعد از شکست نظامی شان در عملیات ۱۹۶۳ در مناطق رودخانه کوکو (Rio Coco) و بکاری (Bocay)، جبهه سان‌دینیست‌ها کمیته‌های مدنی مردمی را برای برقراری ارتباط با مردم در محله‌های شهرهای مختلف، مخصوصاً پایتخت، تشکیل داد (Borge, 1985b: 112, 115).
۱۸. پیروزی انقلاب نیکاراگوئه نه فقط نقطه عطفی در تجارب سیاسی نیکاراگوئه می‌باشد بلکه در چشم‌انداز سیاسی جنبش‌های آزادی بخش ملی در گوشه و کنار جهان نیز نقطه عطفی به‌شمار می‌آید. با اینکه مانند سایر انقلاب‌های اجتماعی عدالت اقتصادی جای عمده‌ای در انقلاب داشت، توزیع عادلانه‌تر قدرت سیاسی و اراده و تمایل غیرمترقبه تاریخی برای به‌وجود آوردن پایگاه اجتماعی وسیع برای تبدیل روند انقلابی به یک جریان مشارکت مردمی، تجارب انقلاب نیکاراگوئه را از سایر تجارب انقلابی متمایز می‌سازد.
۱۹. این تحول آنچه را که آنتونیو گرامسکی (Gramsci: 1978:36) در اوائل دهه ۱۹۲۰ درباره سئاله جنوب ایتالیا مطرح کرد بخاطر می‌آورد: «هیچ‌گونه عملیات توده‌ای ممکن نیست مگر اینکه خود توده‌های مردم درخصوص نایب‌جی که می‌خواهد بدان‌ها برسند و شیوه‌هایی که می‌خواهند به‌کار گیرد اقیانوس باشند».
۲۰. برای بررسی دیدگاه‌های یکی از رهبران اصلی جبهه سان‌دینیست‌ها به نقل قولی که در (Ruehwarger, 1987:4) از سرخیو رامیرز آمده مراجعه نمایید.
۲۱. این عبارت از کارل مارکس (Marx 1975: 15) گرفته شده است.
۲۲. به‌ویژه در دو دهه اخیر تعدادی از نظریه‌پردازان سعی کرده‌اند نظریه‌هایی ارائه دهند که توازن بین ساختار اجتماعی و عاملیت انسانی برقرار سازد. برای چند مثال عمده به کارهای Pierre Bourdieu و Michel de Certeau) در مورد نظریه عمل و به کارهای Anthony Giddens در مورد نظریه ساختارسازی (Structuration) مراجعه نمایید.
۲۳. برای مرور بعضی از نظریه‌ها و مشکلات در پیاده کردن مردم‌سالاری مشارکتی، به (Bachrach, 1967) (Horvath, 1982) (Markovicz, 1981) (McPherson, 1977) (Pateman, 1970, 1978) مراجعه کنید.

مراجعه کنید. نظریه‌های مردم‌سالاری مشارکتی، نقدی برنظریه‌های تصمیم‌گیری و حکومت سیاسی نخبه‌گرا، استدلالی و واقع‌گرا می‌باشند. برای بحث کلاسیک در مورد نظریه‌های دموکراسی استدلال‌گرا به (Dahl, 1956)، (Schumpeter, 1962)، (Sartori, 1962) رجوع کنید.

۲۴. تجاوزات و جنایات ضدانقلابیون و دولت آمریکا را تعدادی محقق و روزنامه‌نگار به خوبی ثبت کرده‌اند و من در اینجا از شرح مفصل این وقایع اجتناب می‌کنم. برای بحث مختصری درباره برنامه دولت آمریکا برای بی‌ثبات کردن اقتصاد نیکاراگوئه به (Ramirez 1985b) رجوع کنید. برای شرح روزنامه‌نگارانه و نیمه مردم‌نگارانه جالب درباره یکی از دسته‌های ضد انقلابی به (Dickey, 1985) رجوع کنید. برای مثالی از وقایع‌نگاری در مورد تجاوزات ضدانقلابیون به (Eich & Rincon, 1985) مراجعه نمایید. برای توصیف مختصری از نقش دولت آمریکا در پایه‌گذاری و حمایت از ضدانقلابیون به (Kornbluh, 1991) مراجعه کنید. برای گزارشی از واقعیات درباره تجاوزات ضدانقلابیون به (Brody, 1985) رجوع کنید. برای شرح مختصری درباره گروه‌های غیردولتی آمریکایی که به ضدانقلابیون کمک‌های مالی و مادی می‌کردند به گزارشی که توسط کارکنان انجمن کنترل تبلیحاتی و خط مشی سیاسی (Caucus) تهیه شده رجوع کنید (reproduced in Brody 1985: 144-151). برای بررسی تحلیلی که ریشه‌های شکست انتخاباتی ساندینیست‌ها در سال ۱۹۹۰ را، با وجود شکست نظامی ضدانقلابیون، به کشاور، وحشت و ویرانی‌هایی که ضدانقلابیون باعث شدند نسبت می‌دهد به (Yeves Valero, 1990) مراجعه کنید.

۲۵. اگر آمریکا تحت تجاوزی مشابه قرار می‌گرفت حدود ۵ میلیون از جمعیتش کشته و ۲۵ میلیون بی‌خانمان می‌شدند.

۲۶. همچنان‌که در (Skocpol, 1930: 280) به‌طور مجمل بیان شده است: «انقلاب‌های اجتماعی موجب تحولات عمده‌ای می‌شوند... اما این تحولات فقط تحت محدودیت‌هایی که موقعیت‌های بین‌المللی و داخلی در چهارچوب تاریخی معینی تعیین می‌کنند پدید می‌آیند.» ولی در مورد نیکاراگوئه محدودیت‌های جهانی، به‌ویژه تجاوزات همه‌جانبه‌ای که دولت آمریکا علیه انقلاب نیکاراگوئه کارگردانی کرد، نقش ویرانگرانه‌تری برای تضعیف انقلاب داشت تا اشتباهات و سوءاستفاده‌های داخلی و محدودیت‌های روابط سیاسی ملی.

۲۷. این اطلاعات فقط براساس مشاهدات شخصی نمی‌باشد. رهبری ساندینیست‌ها اعتراف کردند که بعضی از اعضای حزبشان مرتکب سوءاستفاده از مقامشان شدند. آنان سعی کردند از وقوع سوءاستفاده‌ها جلوگیری و تاحدی جبران خسارت وارده را بنمایند. برای مثال به (Borge 1985: 24,30) مراجعه نمایید.

۲۸. برای مثال به (Wheelock (1980)؛ Wheelock & Carrión (1980) و Nuñez(1981) مراجعه کنید.

۲۹. در چند سال اول بعد از پیروزی انقلاب، طبق نظر هوکر (Hooker, 1985: 93) که خود از رهبران ساندینیست‌ها و بومی مناطق سواحل اقیانوس اطلس می‌باشد، ساندینیست‌ها حتی شناخت و درک صحیحی از فرهنگ‌های سواحل اقیانوس اطلس نداشتند.

۳۰. برای بحث مختصری درباره موفقیت تدریجی ساندینیست‌ها در تشخیص موقعیت‌ها و مسائل خودجوش در سواحل اقیانوس اطلس و همکاری آنها با جمعیت‌های بومی برای حل آن مسائل به (Hooker, 1985: 91) رجوع کنید.

۳۱. در این تحولات روان‌شناختی سیاسی قسمت عمده کوشش بایستی صرف به‌وجود آوردن عوامل و

- Eagleton, 1987: (48) رجوع نمایید.
32. [Movimiento de Acción popular Marxista - Leninista (MAP- ML)].
۳۳. اصطلاحات «میانجی طبقاتی» و «حاکم طبقاتی» را از پل سویزی (Sweezy, 1980) وام گرفته‌ام. ولی در موافقت با (Poulantzas, 1978) درباره این‌که حکومتی براساس اصل «حاکم طبقاتی» خالص وجود داشته باشد تردید دارم.
34. La Asociación de Trabajadores del Campo.
35. La Unión Nacional de Agricultores y Ganaderos.
۳۶. در مورد نقش آموزش در ترغیب و ترویج مشارکت دسته‌جمعی به (Borge, 1985: 33- 34) رجوع کنید.
۳۷. به دیدگاه‌های کارلوس نو نییز (Carlos Nuñez) در کتاب (Black, 1981: 232) مراجعه کنید. کاربرد دیگر این شناخت می‌تواند به غنی کردن مفهوم پیش قراول (انقلابی) کمک کرده مطالعه مردم‌نگاری و فلسفی آن مقوله دانش را در مورد نظریه سیاسی رهبری و پیروی افزایش دهد.
۳۸. برای بحث در مورد طبقه اجتماعی به‌عنوان عامل اجتماعی و رده طبقه به‌عنوان موضع ساختاری به (E.P. Thompson (1966, 1978) مراجعه کنید. برای بررسی دیدگاه‌های متفاوتی در مورد مفهوم طبقه اجتماعی و مقوله‌های مربوطه به مجموعه مقالاتی در (Patrick Joyce (1995) مراجعه کنید.
39. Gramsci, 1971: 198.

منابع

- BACHRACH, P. 1967 *The Theory of Democratic Elitism: A Critique*. Boston: Little Brown.
- BLACK, GEORGE, 1981. *Triumph of the People: The Sandinista Revolution in Nicaragua*. London: Zed.
- BORGE, TOMAS, 1985a. «This revolution was made to create a new society» Bruce Marcuse, ed. *Nicaragua: The Sandinista People's Revolution, Speeches by Sandinista Leaders*. New York: Pathfinder.
- 1985b. «The FSLN and the Nicaraguan Revolution» Bruce Marcuse, ed. *Nicaragua: The Sandinista People's Revolution, Speeches by Sandinista Leaders*. New York: Pathfinder.
- 1985c. «This is a revolution of working people, Interview with Tomas Borge» Bruce Marcuse, ed. *Nicaragua: The Sandinista People's Revolution, Speeches by Sandinista Leaders*. New York: Pathfinder.

- 1985d. «We speak to you from a country at war» Bruce Marcuse, ed. *Nicaragua: The Sandinista People's Revolution, Speeches by Sandinista Leaders*. New York: Pathfinder.
- BOURDIEU, PIERRE 1977. *Outline of a Theory of Practice*. Trans. Richard Nice. Cambridge: Cambridge University Press.
- 1985 «The social space and the genesis of groups.» *Theory and Society* 14(6): 723-744.
- 1989 «Social space and symbolic power» *Theoretical Sociology* 7 (1): 14 - 25.
- 1990 *the Logic of Practice*. Cambridge: Polity Press/Basil Blackwell.
- 1991 *Language and Symbolic Power*. Ed. and intro. by John B. Thompson. Trans. Gino Raymond and Matthew Adamson. Cambridge: Harvard Univ. Press.
- BRODY, REED K. 1985. *Contra Terror in Nicaragua*. Boston: South End Press.
- CIERA (*Centro de Investigaciones y Estudios sobre Reforma Agraria*). 1984. *Nicaragua: ... y por eso defendemos la frontera: historia agraria de las Segovias Occidentales*. Managua: CIERA.
1985. *La democracia participativa en Nicaragua*. Managua: CIERA.
- DAHL, R. 1956. *A Preface to Democratic Theory*. Chicago: University of Chicago Press.
- DASHTI, ABDOLLAH. 1994. *The Forbidden Revolution: Participatory Democracy and the Cultural Politics of Class, Community, and National Identity in Nicaragua*. Ann Arbor: UMI
- de CERTEAU, MICHEL 1984 *The Practice of Everyday Life*, Trans. S. F. Rend. Berkeley: Univ of California Press.
- 1988 *The Writry of History*. Trans T. Conley. New York: Columbia Univ Press.
- DIEDERICH, B. 1981 *Somoza and the Legacy of U.S. Involvement in Central America*. New York: E.P. Dutton.
- DICKEY, CHRISTOPHER, 1958. *With the Contras: A Reporter in the Wilds of Nicaragua*. New York: Simon and Schuster.
- EAGLETON, TERRY 1987. «The politics of subjectivity» ICA Documents 6, *The Real Me: Post á modernism and the Question of Identity* . London: Institute of Contemporary Arts.
- EICH, DIETER and CARLOS RINCON. 1985. *The Contras: Interviews with*

- Anti-Sandinistas*. San Francisco: Synthesis Publications.
- GIDDENS, ANTHONY 1979 *Central Problems in Social Theory: Action Structure, and Contradiction in Social Analysis*. Berkeley: Univ. of California Press.
- 1987 *Social Theory and Modern Sociology*. Stanford: Stanford Univ. Press.
- GRAMSCI, ANTONIO, 1957 *The Modern Prince and Other Writings*. New York: International Publishers.
1971. *Selections from the Prison Notebooks of Antonio Gramsci*. Ed. & trans. Quintin Hoare and Geoffrey Nowell Smith. New York: International publishers.
1975. *History, Philosophy, and Culture in the Young Gramsci*. Ed. Pedro Cavalcanti and Paul Piccone. St. Louis: Telos Press.
1978. *Selections from Political Writings, 1921-1926*. Ed. & trans. Quintin Haoare. London: Lawrence & Wishart.
1985. *Antonio Gramsci: Selections from Cultural Writings*. Edited by David Forgacs & Geoffrey Nowell- Smith. Trans. William Boelhower. London: Lawrence and Wishart.
- HARNECKER, MARTA. 1980. *Cuba: Dictatorship or Democracy?* Westpost, Connecticut: Lawrence Hill & Company.
- HOOKER, RAY, 1985 «Problems of the Atlantic Coast: Interview with Ray Hooker» Bruce Marcuse, ed. *Nicaragua: The Sandinista People's Revolution, Speeches by Sandinista Leaders*. New York: Pathfinder.
- HORVATH, B. 1982, *The Political Economy of Socialism*. New York: Sharpe.
- JOYCE, PATRICK, ed. 1995. *Class*. New York: Oxford Univ. Press.
- KORNBLUH, PETER. 1991 «The U.S. role in the counterrevolution» Thomas W. Walker, ed., *Revolution and Counterrevolution in Nicaragua*. Boulder: Westview.
- le DUAN. 1971. *The Vietnameses Revolution: Fundamental Problems and Essential Tasks*. New York: International Publishers.
- MARKOVICZ, M. 1981. «New forms of democracy and socialism». Praxis International 1.
- MARX, KARL 1975. *The 18th Brumaire of Louis Bonaparte*. New York: international publishers.
1977. *Pre – Capitalist Economic Formations*. Intro. Eric J. Hobsbawm. New York: International Publishers.

- McPHERSON, C. B. 1964. *The Theory of Possessive Individualism: Hobbes to Locke*. New York: Cambridge University Press.
1977. *The Life and Times of Liberal Democracy*. Oxford: Oxford University Press.
- NUNEZ SOTO, ORLANDO. 1981. *El Somocismo y el Modelo Capitalista Agroexportador*. Managua: Dpto. de Ciencias Sociales de la UNAN.
- ORTEGA HEGG, MARVIN, 1982 «Noticia historica de la Costa Atlantica». *Nicarauac* 3(8): 11 - 14.
- ORTEGA SAAVEDRA, HUMBERTO. 1979 [1976]. *50 Años de Lucha Sandinista*. Managua: Ministerio del Interior, Colección las Segovias.
1980. «La insurrección nacional victoriosa», *Entrevistado por Marta Harnecker*. *Nicarúac* (1): 25: 57.
- PATEMAN, CAROLE. 1970. *Participation and Democratic Theory*. New York: Cambridge University Press.
- POULANTZAS, NICOS, 1978. *State, Power, Socialism*. London: NLB.
- RAMIREZ MERCADO, SERGIO, 1985a. «Our promises were made to the poorest of our country» Bruce Marcuse, ed. *Nicaragua: The Sandinista People's Revolution, Speeches by Sandinista Leaders*. New York: Pathfinder.
- È È 1985b. «U.S. destabilization in Nicaragua» Bruce Marcuse, ed. *Nicaragua: The Sandinista People's Revolution, Speeches by Sandinista Leaders*. New York: Pathfinder press.
- RUCHWARGER, GARY, 1987. *People in Power: Forging a Grassroots Democracy in Nicaragua*. Mass.: Bergin & Garvey Publishers.
- SARTORI, G. 1962. *Democratic Theory*. Detroit: Wayne State University.
- SCHUMPETER, J.A. 1962. *Capitalism, Socialism, and Democracy*. New York: Harper and Row.
- SKOCPOL, THEDA. 1979. *State and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China*. Cambridge: Cambridge University Press.
1982. «What makes peasants revolutionary?» *Comparative Politics* 14(3). (reprinted in Robert Weller and Scott Gugenheim, *Power and Protest in the Countryside*. Durham, N.C.)

- SOMOZA DEBAYLE, ANASTASIO and JACK COX 1980 *Nicaragua Betrayed*.
Boston: Western Island Publishers.
- SWEEZY, PAUL M. 1980. *Post - Revolutionary Society*. New York: Monthly Review Press.
- THERBORN, GORAN. 1980. *The Ideology of Power and the Power of Ideology*.
London: Verso
- THOMPSON E. P. 1966 [1963] *The Making of the English Working Class*. New York: Vintage Books.
- 1978 «Eighteen - century English society: Class struggle without class?» *Social History* 6(2): 133- 165.
- VANDEN, H. 1982a, «The ideology of the Nicaraguan Revolution» *Monthly Review* 34(2): 25-41.
- È È 1982 b «The Sandinista ideology» Thomas Walker, ed. *The First Three Years of the Sandinista Revolution*. New York: Praeger.
- WHEELOCK ROMAN, JAIME, 1980. *Imperialismo y Dictadura: Crisis de una Formacion Social*. 5ta ed. Mexico D.F.: Siglo XXL.
- 1981 [1974]. *Raices Indigenas de la Lucha Anticolonialista en Nicaragua*. Managua: Editorial Nueva Nicaragua.
1982. «Un saludo de la Direccion Nacional», *ANICS, Estado y Clases Sociales en Nicaragua*. Managua: CIERA.
1983. *EL Gran Desafio*. Managua: Editorial Nueva Nicaragua.
- 1985, *Entre la Crisis y la Agresion: La Reforma Agraria Sandinista*. Managua: Editorial Nueva Nicaragua.
- y LUIS CARRION. 1980. *Apuntes Sobre el Desarrollo Economico y Social de Nicaragua*. Managua: DEPEP.
- YEVES VALERO, ENRIQUE 1990 *La Contra: Una Guerra Sucia*. Barcelona: Ediciones B, Serie reporter.